

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال ششم

شماره ۸۲ - دی ۱۳۸۵ - ژانویه ۲۰۰۷

کشتی به گل نشسته

کشتی امپریالیسم آمریکا همانگونه که حزب ما پیشگویی کرد، در عراق در اثر مبارزه قهرمانانه خلق عراق به گل نشسته است. فراموش نکنیم که نوکران امپریالیسم در ایران این مبارزه ملی جنبش مقاومت مردم عراق را به تروریستها، به آشوبگران به ارادل و اوباش و واپسگرایان منتسب می کردند و تا می توانستند با دروغ و ریاکاری به جعل اخبار در مورد مبارزه مردم عراق می پرداختند. آنها ماهیت این مبارزه ملی را که علیه یک ارتش خونخوار استعماری، تجاوزگر و اشغالگر بود خرابکاری "اسلام سیاسی"، "تروریستهای وارداتی"، یاران اسامه بن لادن و نظایر آنها جا می زدند و ماهیت جنبش مقاومت ملی مردم عراق را دگرگون جلوه می دادند. جنگی که در عراق در گرفته بود به نظر آنها نه یک جنگ برای استقلال ملی و اخراج نیروی اجنبی بلکه جنگی میان "تمدن امریکائی" و "اسلام سیاسی" محسوب می شد. ماهیت جنگ از نظر آنها جنگ میان واپسگرایان و فرهنگ و تمدن غرب بود. در راس این دروغگویی کیهان لندنی سخنگوی فارسی زبان رامزفلد ورشکسته و هواداران منصور حکمت قرار داشتند که حال مترصدند که رنگ عوض کنند و خود را در صفوف مقاومت مردم عراق و هواداران آنها جا زنند. به مقالات گذشته کیهان لندنی که در حمایت از تونی بلر و جرج بوش در آتمکشی در عراق نوشته می شد نگاه کنید تا ببینید با چه وقاحتی امروز در مقابل ریاکاری سابقشان سکوت کرده اند. آنها مدعی بودند که امپریالیست آمریکا در چند روز آینده کلک چند تا "تروریست اسلامی" را می کند و عراق "آزاد" می شود و سپس نوبت ایران است. آنها می گفتند سرکوب چهار تا و نصفی "تروریست عراقی و یاران صدام حسین" برای آمریکا مثل خوردن یک لیوان آب خنک است. آنها حتی جنایات در زندان ابو غریب را محکوم نکردند سربازی را محکوم کردند که بعنوان "خاطی" این اسرار را به بیرون درز داده بود. حزب ما تمام نوشته های این قلمبدستان مزدور را در بایگانی خویش دارد و به موقع منتشر می کند. ولی کیهان لندنی که گماشته سان دروغهای تونی بلر و... ادامه در صفحه ۲

آموزشهای جنبش ۱۶ آذر در ۱۳۸۵

ممنوع الملاقات و حتی از دیدار خانواده خود محروم هستم امکان ارتباط با شما و در میان گذاردن همه آنچه را که می خواهم بگویم برایم وجود ندارد. از دور دست یکلیک شما را می فشارم و در مبارزه ای نجیبانه و مردم دوستانه شما در هر شرایطی در کنار تان هستم.

دکتر ناصر زرافشان زندان اوین ۸۵/۹/۱۵
مطالعه نظریات دکتر ناصر زرافشان بسیار آموزنده است. وی پدرستی اشاره می کند که دیو استبداد و ارتجاع و نه تنها ارتجاع مذهبی حاکم در ایران بلکه ارتجاع سلطنت طلب که خودشان مسبب قتل عام دانشجویان در دانشگاه تهران بعد از کودتای خاناننه ۲۸ مرداد و در آستانه سفر نیکسون به ایران بودند تلاش می ورزد که از یادآوری این روز... ادامه در صفحه ۴

پیوند دانشجویان با کارگران

دانشجویان تا زمانیکه در روند تولید شرکت بلاواسطه ندارند و بکار فکری مشغولند نمی توان جایگاه طبقاتی آنها را بمثابه فرد معین نمود. دانشجویان از طبقات متفاوت اجتماعی هستند. از نظر تنوری چون علی الاصول منشاء طبقاتی دانشجویان از طبقات مرفه نظیر بورژوازی و یا خرده بورژوازی مرفه است می توان آنها را صرفاً از نقطه نظر منشاء طبقاتی در این مقوله قرار داد. بهمین جهت نیز از قشر دانشجو صحبت می شود و نه از طبقه دانشجو.

ولی دانشجویان بعنوان عناصری که در پی پژوهش هستند و چنین... ادامه در صفحه ۵

"دوستان ورفقای دانشجو

درود گرم مرا بپذیرید. یاد شهدای دانشجویی شانزده آذر در شرایطی گرمی می داریم که دیو استبداد و ارتجاع که تمام قد خود را در برابر جامعه و نیازهای رشد و پیشرفت آن قرار داده و آن را سد کرده است، حتی از یادآوری نام و خاطره آن شهدای سربلند هم وحشت دارد و جلوگیری می کند. اما دقیقاً در همین شرایط زنده نگه داشتن یاد و خاطره، آرمان خواهی و مبارزات شهدای دانشجو ضرورت موکد تر از همیشه است، زیرا اکنون، هم ارتجاع حاکم داخلی و هم فرهنگ امپریالیستی که فعلاً برفضای بین المللی تسلط یافته و می کوشند هر یک با ارائه بدل های توخالی، تفکر و عمل انقلابی نسل های گذشته جنبش های دانشجویی را لوٹ و تحقیر نمایند. و با زودن حافظه تاریخی جامعه و قطع ارتباط آن با گذشته، میراث مبارزاتی جنبش دانشجویی را از ذهن کنونی پاک کرده و آنرا رهسپاردنیای فراموشی نمایند. از این رو زنده نگه داشتن یاد و خاطره آرمان خواهی و مبارزه انقلابی شهدای دانشجویی از هر زمان دیگر ضرورت دارد. اگر آن چه اکنون جریان دارد، روند طبیعی و ناگزیر آن چیزی باشد که باید در ایران طی شود، با همه دشواریهایش ما نباید از آن ناخرسند باشیم. اتفاقاً استراتژی موثر و ناگزیر مبارزه را فقط در همین شرایط و بر چنین بستری می توان پیدا کرد. این شرایط به توهماتی که طی یکی دو دهه اخیر تبلیغ کرده اند و ثمری جز خواب کردن جنبش دانشجویی و غافل ساختن آن از هدفهای واقعی و راه های رسیدن به آنها نداشته است، پایان خواهد داد. و جنبش دانشجویی را خالص تر و هوشیار تر خواهد ساخت. با شما یک سینه سخن دارم اما در شرایط حاضر که

دشمنی با حزب طبقه کارگر

دهم در این قطعنامه دسته موسوم به "مخالین کارگری" را مورد سرزنش قرار داد و تبلیغات اندیشه های انحرافی آنارشیستی و سندیکالیستی را با انتساب به حزب کمونیست ناسازگار دانسته و حزب را به مبارزه قطعی علیه این انحراف دعوت کرد

ولی این "مخالین کارگری" که در حقیقت مخالف کارگران هستند چه نظریاتی داشتند و در زیر لوای حمایت از کمونیسم چه انحرافی را توسعه می دادند؟

آنارکو سندیکالیستها بر این نظرند که سوسیالیسم صرفتظیر از جنبه فرهنگی آن یک امر اقتصادی است. و از این جهت سازمان اقتصادی پرولتاریا را یک ابزار مهم برای رهائی اجتماعی می دانند. برای آنارکو سندیکالیستها اتحادیه کارگری تنها یک اندام ساده برای توزیع علایق حرفه ای محلی نیست بلکه یک سازمان انقلاب طبقاتی است که ملهم از روح سوسیالیسم است. برای آنها اقتصاد به جای سیاست قرار می گیرد. عامل ذهنی به هیچ تنزل می کند.

نظریه اتحادیه گرایی مدعی است که اراده انقلابی انسانها یک عامل قطعی هرگونه "تکامل" به سوی سوسیالیسم است و تلاش می کند با کلیه امکانات... ادامه در صفحه ۷

در "تاریخ تمدن" که تاریخ حزب کمونیست بلشویک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و آغاز بنای ساختمان سوسیالیسم ما با انحرافات سراسیمه وار خرده بورژوائی روبرو می شویم که در مقابل حزب قدرتمند کمونیست اتحاد شوروی قد علم کرده و پرچم مخالفت خویش را با رهبری طبقه کارگر بر می افرازند. این دستجات خرده بورژوا با هوچیگری اسامی بی مسما و رد گم کن نظیر "مخالین کارگری"، "سانترالیستهای دموکرات"، "کمونیستهای چپ" را بر خود می گذاردند تا زمینه عوامفریبی بیشتری داشته باشند. آنها نه هوادار کارگران بودند و نه دموکرات و نه چپ. ما امروزه نیز در میان اپوزیسیون "چپ" ایران با این تفکرات انحرافی خرده بورژوائی روبرو هستیم که هنر اساسیشان غر زدن، ایراد گرفتن و بی عملی صرف است. این تکرار تاریخ است و از متن مبارزه طبقاتی برمی خیزد.

در کنگره دهم حزب کمونیست بلشویک شوروی "در باره انحراف آنارکو سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما" بحث شد و بر ضد نقش خرابکارانه "دوستانان ناب طبقه کارگر" یک قطعنامه گذراند. این قطعنامه از طرف رفیق لنین ارائه شد که از طرف کنگره پذیرفته شد. کنگره

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

کشتی به گل...

جرج بوش را نشخوار می کرد و می کند در این گرج دستجمعی دروغگویان و ریاکاران تنها نبود. یاران منصور حکمت نیز از "چپ"؟! زیر بال آنها را گرفته بودند تا جبهه اتهام زنان گسترده باشد.

یاران منصور حکمت در شبکه اینترنت با همکاری از جمله گروه کارکشته یاران غیر ایرانی آنها از واشنگتن تا تل آویو با نامه‌های مستعار ایرانی، ولی بزبانهای زنده دنیا معرکه گرفته بودند، این جمعیت مرتب در انبوه مقالات سیل آسانی که برای تشتت افکار عمومی در جهان می نوشتند همه را از کمک مالی به این "تروریستها" برخوردار می داشتند و مبارزه قهرمانانه خلق عراق در تخطئه می کردند و "تروریستی" می نامیدند. حال کشتی شکسته آنها نیز به گل نشسته است و آبرویی برای آنها در میان نیروهای مترقی باقی نمانده است.

امپریالیستها بویژه امپریالیست آمریکا در اثر فشار مبارزه مردم عراق و مردم جهان و از جمله مردم آمریکا ناچار می شوند بدون قید و شرط با سرافکنگی خاک عراق را ترک گویند، امپریالیست ایتالیا فعلا آخری آنها بود که میدان را ترک کرد. ولی هنوز نوکران بومی آنها در میان اپوزیسیون ایران از خروج بی قید و شرط امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا از عراق حمایت نمی کنند. "شاه" بخشیده ولی "شیخ علی خان ها" ایرانی نمی بخشند. آنها خواهان باقی ماندن امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا در عراق هستند تا با یاری ارتش تجاوزگر بشود "تروریستها" را قتل عام نمود. امروز دیگر شعار خروج بی قید و شرط امپریالیسم از عراق کافی نیست. باید این جنایتکاران به مردم عراق خسارت بدهند. آنها باید در یک دادگاه جهانی بعنوان جنایتکاران جنگی محاکمه شوند. خروج امپریالیستها از عراق باید با این شروط مردم عراق کامل شود. جرج واکر بوش همان کابونی که بر عرصه کشتی با سینه سپر کرده در چند روزی بعد از تجاوز به عراق "پیروزی" ارتش آمریکا و خاتمه جنگ را اعلام داشت حال بدروزی گرفته و از ویتنام دومی صحبت می کند که گور سربازان آمریکائی را می کنند. از هم اکنون نقشه هائی در کار است که چگونه بشود نوکران بومی آمریکا را از منطقه سبز به خارج فرار داد بدون آنکه آنها مجبور شوند خودشان را به زیر چرخهای هلیکوپترهای آمریکائی آویزان کنند. تاریخ شکست در ویتنام در عراق در حال تکرار است. برای این کار انطور که کارشناسان می گویند نخست باید ارتش آمریکا را برای یک عقب نشینی حساب شده افزایش داد تا عقب نشینی آمریکائیهای فراری منظم انجام گیرد.

انتخابات میاندوره ای نمایندگان کنگره در آمریکا که به ضرر جناح هوادار جنگ در عراق تمام شد نشان داد که مردم آمریکا به دروغهای جرج بوش باور ندارند و روز به روز بیشتر از این دستگاه دروغپرداز و ضد دموکرات و کلاش منزجر می شوند. رئیس جمهوری که با تقاب در انتخابات بر سرکار آمد این بار موفق نشد با الهام از خمینی با هاله مقدس مذهبی مردم را بدنبال خویش روان کند. مردم آمریکا خواهان پایان جنگ در عراق هستند و مایلند که سربازان آمریکائی به خانه هایشان برگردند. دیگر ضربه روحی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای عوامفریبی و نقض حقوق دموکراتیک

و حقوق بشر در آمریکا و جنایت در عرصه جهانی موثر نیست. برای مردم آمریکا روشن شده است که مبارزه مردم عراق مبارزه ای برحق عادلانه و علیه یک قدرت استعماری و اشغالگر است. آنها می بینند که جرج بوش و دارودسته اش حیثیت مردم آمریکا را بر باد داده اند و نفرتی که از آمریکا در سراسر جهان پدید آمده است در طول تمام تاریخ پیدایش آمریکا بی نظیر است.

دارودسته های حاکم در آمریکا پس از اینکه با این موج اعتراضی روبرو شده اند حال رونالد رامزفلد را که تجاوز به عراق را "یک ضرورت تاریخی برای دموکراسی" خواند قربانی کرده اند تا کاسه کوزه ها را سر وی بشکنند حال آنکه در اینجا نباید بدنبال گناه و مسئولیت افراد گشت. رامزفلد بعنوان معمار جنگ عراق مهره ای در این نظام بیش نبود و نیست. گرچه که جرج بوش مرتب از وی و دیک چنئی بعنوان دو مهره مهم حکومتش ستایش می کرد ولی مصالح نظام ولایت فقیه بوش بسیار مهمتر از گوسفند قربانی ای بنام رامزفلد است. شورای تشخیص مصلحت نظام در آمریکا رای اش بر این قرار گرفت که با این مانور مودبانه نظر مردم را از اساس مسئله منحرف کند. امپریالیسم براحتی این مهره را عوض می کند. کل نظام سرمایه داری امپریالیستی در این جنایت شرکت داشت و دارد.

در اینجا سخن بر سر اشتباهات نیست بر سر قانونمندی نظام سرمایه داری است که خون می طلبد و توسعه طلبی و تجاوز و سرکرده گرانی در ماهیت و ذات وی است. دموکراتها که امروز به میدان آمده اند خودشان در سیاست تجاوز به عراق دست داشتند و همه آنها این سیاست را مورد تأیید قرار دادند. حال می بینند که خودشان باید جلو بیفتند و رهبری جنبش اعتراضی را بعهده بگیرند تا مبادا این جنبش رادیکال شود و کل نظام را به زیر پرسش ببرد. سیاست دموکراتها تسکین مردم و نظارت بر آنهاست. جرج بوش با الهام از اصطلاحات مذهبی ایران و سوریه و کره شمالی را محورهای شرعی نامید و حال مجبور شده است استفرغ خود را با اشتباهات تمام صرف کند. سیاست احمقانه و افسار گسیخته امپریالیسم آمریکا در منطقه خاور میانه نه تنها به دموکراسی در این منطقه یاری نرساند، نه تنها نقض حقوق بشر را قانونی کرد و با اصل نسبیست آمریکائی شکنجه مزین نمود، نه تنها دیکتاتوریهای متعفن نظیر عربستان سعودی و کویت و امارات متحده عربی و نظایر آنها را تقویت نمود، آب به آسیاب اسامه بن لادن و رژیم جمهوری اسلامی ریخت. جنگ آمریکا در عراق موهبتی برای جمهوری اسلامی ایران بود و آنها را از انزوای سیاسی بدر آورد و به نگرانی مردم ایران از تجاوز امپریالیسم آمریکا به ایران افزود. آنها با چشم خویش جنایات امپریالیستها و زورگویی آنها را در عراق و لبنان و فلسطین می دیدند و می هراسیدند که با سرنگونی رژیم آخوندها ایران به عراقی دوم بدل شود. جرج بوش عملا زیر بغل رژیم جمهوری اسلامی را گرفت و علیرغم لاف و گزافش در مورد محور شرعی حال ناچار است با همان ابلیس های حاکم در ایران با بی شرمی کنار آید.

این نمایش تحت لوای کمیته مشترک مطالعات عراق برای بررسی وضعیت عراق به ریاست جیمز بیکر وزیر خارجه اسبق آمریکا و پاره ای شخصیتهای دموکرات و جمهوریخواه در آمریکا شکل گرفته است تا راه خروج و بیرون رفت از

بن بست عراق را بیابند. سیاست نگروپننه در عراق نتایج وارونه به بار آورده زیرا ترکیب مذهبی و قومی منطقه را در نظر نگرفته است. دیپلماتهای کور آمریکائی تفاوت آمریکائی لاتین و خاور میانه را نتوانستند درک کنند. این کمسیون بر این نظر است که بدون همکاری با ایران و سوریه امکان ایجاد تعادل در عراق نمی رود.

امپریالیست آمریکا می خواهد با رژیم ایران و سوریه بده بستان کند و در این راه طبیعتا پای اسرائیل نیز به میان کشیده می شود. پیشنهادات و توصیه های این کمسیون مطالعاتی عراق دارای ابعادی وسیعتر از ایجاد وضعیت عادی و حفظ امنیت در عراق است. اسرائیل هرگز با عراق یک پارچه موافق نیست و با کردها در شمال عراق به دسیسه چینی اشتغال دارد تا اسرائیل دوم و یا متحد پایداری در منطقه برای خودش بیافریند. آنها بسیاری از زمینهای شمال عراق را خریده اند و جاسوسان خویش را در میان کردهای شمال عراق پرورش داده و به آنها تعلیمات لازمه نظامی را داده اند. آنها با عراق تلاشی که در آینده نتواند موی دماغ صهیونیستها شوند موافقت. جنگ شیعه و سنی و کرد و عرب با سیاست اسرائیل و نگرورپننه آمریکائی انطباق کامل دارد. زیرا نظرها را از مسایل اساسی اشغال عراق منحرف می کند و به جنگ داخلی شیعه و سنی دامن می زند و ارتش اشغالگر را از گزند مبارزان عراقی در امان می دارد. آنها تصور می کردند با دامن زدن به گشتار و ایجاد اختلاف میان شیعه و سنی و فقدان امنیت کار را بجائی می رساند که مردم به حضور قوای اشغالگر با رضایت تن در می دهند. حال آنکه نتیجه کاملا واژگونه است. مردم عراق حتی پاره ای از حکومتگران عراقی این وضعیت را حاصل ادامه اشغال عراق توسط آمریکا ارزیابی می کنند. کمسیون اگر بخواهد پای مذاکراه با ایران و سوریه را به میان بکشد باید راه حلی نیز برای مسئله فلسطین و لبنان ارائه دهد. بلندیهای جولان بخشی جدا ناپذیر از سرزمین سوریه است که در اشغال غیر قانونی و بی شرمانه صهیونیستهای اسرائیل قرار دارد. بنظر نمی آید که دولت سوریه از این حداقل خواسته خویش دست بردارد و با امپریالیستهای آمریکائی بدون هیچگونه جبرانی کنار آید. ایجاد "نظم" در منطقه با تغییرات جغرافیائی همراه است. امپریالیست آمریکا می کوشد که میان ایران و سوریه جدائی افکند و پس از آرامش بخشیدن به جبهه شمالی اسرائیل، یک تنه با ایران تحت فشار به مذاکره پردازد. نعره های جرج بوش که شرط مذاکره با ایران کنار گذاشتن غنی سازی اورانیوم است تلاشی برای گرفتن امتیازات بیشتر در حالی است که مواضع آمریکا بکلی در هم شکسته و از موضع ضعیفتر با ایران وارد مذاکره می شود.

ایران تا کنون در عراق با انگلیسها و آمریکائیها بر خلاف آنچه ادعا می شود همکاری داشته است. آنها در عین موش دوانی در میان اکثریت شیعه ولی هرگز حاضر نشده اند سلاحهایی در اختیار آنها بگذارند که دمار از روزگار آمریکائیها در آورند. اگر ایران اراده می کرد با آمریکا در گیر شود حتی یک هلیکوپتر آمریکائی نیز نمی توانست بر فراز بغداد پرواز کند و یا خودروهای آمریکائی قادر نبودند در بغداد رژه برونند. در عین حال جمهوری اسلامی ایران مرز دخالت علنی خویش در عراق را می شناسد و نمی خواهد خشم نیروهای مسلح آمریکائی... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

کشتی به گل...

را علیه خویش بدون نیاز برانگیزد. جمهوری اسلامی ایران با سر و سامان گرفتن اوضاع عراق موافقتی ندارد زیرا اوضاع بلبشو و فقدان امنیت زمینه نفوذ بنیادگرایان مذهبی را که امنیت سبک خویش را حاکم می کنند فراهم می سازد. ما با این درهم ریختگی و بحران سازی توسط رهبران جمهوری اسلامی در ایران آشنا هستیم. ایران در عین حال می بیند که سرگرم کردن نیروهای متجاوز آمریکا در عراق مانع تجاوز آنها به ایران می شود و امکان تنفس بیشتری به جمهوری اسلامی می دهد.

امپریالیسم آمریکا که خودش موجب فقدان امنیت در عراق است قادر نخواهد بود در عراق یک تنه و یا به یاری سایر امپریالیستها و مرتجعین منطقه امنیت مورد نظرش را برقرار کند. با سیاست نگرورپنته و آریل شارون شیرازه امور در عراق از دست همه دست اندرکاران در رفته است. آنها تصور می کنند که از طریق مذاکره با سوریه و ایران بتوانند از تجزیه عراق و کنترل نفوذ شیعیان ممانعت کنند.

ممالک سنی مذهب منطقه نظیر عربستان سعودی و اردن و کویت که در همسایگی عراق قرار دارند از نفوذ فزاینده ایران در عراق و بویژه در میان شیعیان بشدت نگرانند. آنها هوادار ایجاد تعادل در عراقند به شرطی که قدرت سنیان در این توازن نیروها در نظر گرفته شود و مانع شود که رژیم جمهوری اسلامی یکه تاز منطقه گردد. لیکن این سنیان همان نیروهای حامی حزب بعث عراق هستند که رهبرشان صدام حسین در زندان نیروهای اشغالگر به اعدام محکوم شده است. تقویت نیروهای سنی در مقابل ایران با دامن زدن به جنگ شیعه و سنی با سیاست ارتجاع منطقه می خواند. امپریالیست آمریکا ولی با وضعیتی که پیش آمده است خطر آتش افروزی در منطقه را تشدید کرده است و منابع نفتی به خطر افتاده است در کلاف سردرگمی گیر کرده است که راه برون رفت از آن را نمی یابد. سرکوب شیعیان مورد موافقت آمریکائی ها نیز هست ولی این سرکوب ناقض اصل برقراری امنیت در عراق خواهد بود و به وخامت اوضاع عراق یاری می رساند. بهر صورت برای جلب نظر سنیان باید نخست اعدام صدام حسین را که رئیس جمهور واقعی عراق و در اسارت نیروهای اشغالگر است به تأخیر انداخت.

ترکیه از جدائی کردها بیش از سایرین ضربه می خورد و ادامه حیاتش به زیر سؤال می رود. وحدت ترکیه که بزور ارتش ترکیه حفظ شده است با تجزیه عراق و تقویت جنبش جدائی طلبانه در ترکیه زمینه را برای اعتراض ارمنه و علوی ها در ترکیه تقویت می کند و یونان را ترغیب می کند تا سرزمینهای از دست رفته را طلب کند. ترکیه در این وضعیت در آستانه تجزیه قرار می گیرد و قدرت دیکتاتوری ارتش کامیستی نمی تواند از این تجزیه جلوگیری کند. در این میان پای اتحادیه اروپا که ترکیه می خواهد به عضویت آن در آید نیز به میان کشیده می شود. خطر تجزیه ترکیه مسلماً در سرزمینهای قفقاز بی تأثیر نیست و منطقه را متلاطم می کند. این تلاطم تأمین سوخت اروپا را که از طریق قفقاز و لوله های انتقال نفت از ترکیه است به خطر می اندازد. تجزیه ترکیه

یک رویداد انتزاعی و منفرد منطقه ای باقی نمی ماند و ابعاد گسترده تری دارد. ترکیه با تجزیه عراق مخالف است و در این سیاست با متحدش اسرائیل در منطقه سیاست مشابهی ندارد.

وضعیت کردهای ناسیونال شونیست عراق که همدست امپریالیستها و صهیونیستها بودند و به خلقهای منطقه خیانت کردند از همه دشوارتر است. آنها یا باید از راه رفته بازگردند و برای تأمین وحدت و یکپارچگی عراق گام بردارند و تلاش کنند که به حقوق دموکراتیک خویش در چهارچوب حفظ تمامیت ارضی عراق در کنار اعراب و ترکها زندگی مشترکی را آغاز کنند و یا اینکه باید آلت فعل اسرائیل در منطقه شوند و به تجزیه عراق دست زنند و یا پایگاه سیاسی نظامی اسرائیل را در منطقه ایجاد کنند. خطر اینکه ناسیونال شونیستها کرد به دست نشانده اسرائیل و صهیونیسم بین الملل بدل شوند منتهی نیست. چنین جنبشی سراپا ارتجاعی و ضد مردمی است و باید با تمام قوا با این پایگاه جدید و احتمالی ارتجاع در منطقه مبارزه کرد. نه امپریالیستهای اروپائی و نه ارتجاع منطقه و نه امپریالیست آمریکا هیچکدام با تجزیه عراق که عواقب غیر قابل پیشبینی دارد موافق نیستند. تنها اسرائیل است که کردها را تشویق به جدائی می کند زیرا منافع استراتژیک خویش را در همدستی با ارتجاع کرد و ناسیونال شونیست کور آنها می بیند. تا کنون جاسوسان اسرائیلی بیش از ۱۶۰ دانشمند و اساتید دانشگاههای عراق را ترور کرده اند تا کشور عراق نتواند هیچگاه به روی پای خویش بایستد. خلق کرد باید به دوستی با سایر ملل منطقه تکیه کند و به اتفاق آنها برای کسب حقوق دموکراتیک همه خلقهای منطقه مبارزه کند. آزادی خلق کرد در ایران جدا از آزادی سایر ملل ایران نیست. خلق کرد باید از مبارزه مردم لبنان علیه تجاوز اسرائیل به حمایت برخیزد و آنرا اعلام کند. خلق کرد باید از مبارزه مردم فلسطین علیه نیروی اشغالگر صهیونیستی حمایت کند و باید خواهان آن باشد که مردم فلسطین بتوانند در سرزمین ابا اجدادی و مستقل خویش از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشند و صهیونیستها را از سرزمین خویش به بیرون بریزند. این سیاست است که در منطقه آینده دارد و بدوستی خلقهای منطقه یاری می رساند. ناسیونال شونیستها که فکر می کنند می توانند فقط گلیم خویش را از آب بیرون بکشند کور خوانده اند و تاریخ معاصر منطقه نشان می دهد که ناسیونال شونیستها کرد تا به چه حد فلاکت و بدبختی برای مردم کردستان همراه با نفرت ملی بوجود آورده اند. خلق کرد قربانی ناسیونال شونیسم کرد است. مبارزه با ناسیونال شونیسم کرد گامی بزرگ برای رهایی خلق کرد است.

در این محاسبات آنچه که از نظر فرو می افتد نقش مبارزه مردم عراق و کسانی است که مستقل از تعلقات مذهبی و قومی برای اخراج نیروهای اشغالگر مبارزه می کنند. این نیروی مقاومت تنها نیروی مشروعی است که حق تعیین سرنوشت کشور عراق را دارد. این نیروی مقاومت که پیروزی محتوم است باید بطور عمده به رخنه گری رژیم جمهوری اسلامی، عربستان سعودی و اسرائیل در عراق خاتمه دهد و تلاشهای ناسیونال شونیستها کرد را که همدست امپریالیسم بودند و تمامیت ارضی

عراق و استقلال آنرا فروختند سرکوب کند. ارتجاع کرد تنها برای خلق کرد فلاکت و بدبختی و کور بینی سیاسی به ارمغان آورده است.

کمیسون آقای جیمز بیکر با سیاست پایان اشغال عراق به جایی نمی رسد. بیکر نیز نماینده امپریالیسم آمریکاست و دلش برای مردم عراق نسوخته است. برای این کمیسون مطرح است که ضرر را از کجا بگیرد تا برایش منفعت باشد. بیکر قصد دارد نفت عراق را خصوصی کرده به شرکتهای خصوصی واگذار کند و این شرکتهای با شرکتهای آمریکائی قراردادهای کلان و طویل المدت امضاء کنند. خروج قوای آمریکا از عراق باید بنحوی صورت گیرد که این منافع استراتژیک امپریالیسم تأمین شود. در عین اینکه به صورت ظاهر سرباز آمریکائی در خیابان نیست ارتش دست نشانده عراق منافع این شرکتهای خصوصی را تأمین نماید. ولی همین کمیسون می تواند سکوی پرشی شود تا ایران را در آغوش امپریالیست آمریکا قرار دهد. سیاست با پنبه سربردن جای شمشیر از رو بسته را گرفته است و این در دراز مدت بنفع تقویت رژیم جمهوری اسلامی نیست. نیروهای انقلابی ایران با درک این تضادها و مبارزه آنها با یکدیگر باید از مبارزه مردم عراق با تمام وسایل حمایت کرده و خواهان خروج بی قید و شرط امپریالیستها با پرداخت غرامت به مردم عراق باشند. تنها این مبارزه است که پیروزی آن در تقویت مبارزه اپوزیسیون انقلابی ایران نیز موثر است و پایه های رژیم جمهوری اسلامی را متزلزل می کند. گرچه هنوز مرکب پیشنهادات کمیسون بیکر خوش نشده ولی آقای جرج بوش با نعره جنگ طلبی افزایش نیروهای نظامی در عراق را طرح می کند ولی علیرغم این دلگرمی دادن ها و این جار و جنجالهای تهدید آمیز سیر حوادث از خطر شکستن جبهه جرج بوش در منطقه یک شکست استراتژیک است و آنها باید پس از این ضربه سیاسی و نظامی جل و پلاس خود را در عراق جمع کنند. آنچه روشن است این استراتژی کنونی که بنام جنگهای بازدارنده و یا پیشگیرانه معروف بود در اثر مقاومت خلقهای جهان و بویژه منطقه با ورشکستگی کامل روبرو شده است. امپریالیسم آمریکا انتظار سرنوشت شوم دیگری نظیر سرنوشت خویش در ویتنام را دارد و باید به انتظار آن روز، با کمیسون بیکر و یا بدون آن روز شماری نماید.

از کمک های مالی شما سپاسگزاریم

رفیق از آلمان ج ۵۰ یورو .
رفیق ن. س. از جنوب آلمان ۱۰۰ یورو.
رفیق ر. د. ۵۰ یورو.
رفیق رضا ۲۵ یورو
رفیق ب الف از سوئد ۱۰۰ کرون

پشتیبانی از اشغال عراق و ارتش اشغالگر حمایت از استعمار است

آموزشهای جنبش آذر...

تاریخی جلوگیری کند. شاهپرستان ایرانی که از هواداران کودتای ۲۸ مرداد هستند و در رکاب شعبان بی مخ از "کربلای ۲۸ مرداد" سخن می گویند در سال گذشته با هزینه گزاف سازمانهای جاسوسی آمریکا موجی تبلیغاتی در جهان ایجاد کردند تا خود را نیز حامی جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر و ۱۸ تیر جا بزنند. آنها میخواستند با تغییر رنگ روز تاریخی و بزرگ ۱۶ آذر را که الهامبخش چندین نسل مبارزان ایرانی است از مضمون تهی کنند. چنین جلوه دهند که گویا در این روز اساسا اتفاق نیفتاده است و شهادت سه تن ناشی از خود سری و نزاع شخصی بوده است. شاهپرستان بیکیاره به صورت متعفی به حامیان سینه چاک این روز تاریخی بدل شدند. حزب کار ایران با انتشار اسناد مربوط به ۱۶ آذر این دسیسه ننگین را با شکست روبرو ساخت و مانع شد از اینکه سلطنت طلبان بیگانه پرست خود را بدون صفوف مردم داخل کنند. اینکه باید با سلطنت طلبان مبارزه کرد از الفبای مبارزه و ادامه مبارزه تاریخی مردم ایران از انقلاب مشروطیت تا به امروز است. ما یک لحظه نیز نباید مبارزه را با ضد انقلاب مغلوب قطع کنیم و بدتر از همه در آنها به چشم "متحد" خویش بنگریم. وظیفه کمونیستها بویژه در شرایطی که خطر تجاوز امپریالیسم به ایران علیرغم کاهش بطور کلی منتفی نشده است کشیدن خط تمایز با این عده و افشاء سیاستهای آنهاست که برای اشغال ایران توسط امپریالیسم آمریکا روز شماری می کنند. سلطنت طلبان بیچاره آنقدر چمدانهای خویش را برای رفتن به ایران و چاپیدن مردم باز و بسته کرده اند که این چمدانها مندرس شده است. ناصر زرافشان می بیند که روشنفکران خود فروخته ای نظیر پرهام بیک باره شاهپرست از کار در آمده و مدعی می شوند که تصمیمات و نظریات نسل گذشته به ما مربوط نیست و ما باید از نو شروع کنیم. گذشتگان نمی توانند برای ما مسیر آتی زندگی ما را تعیین کنند. این نظریات ضد علمی و ارتجاعی که آنها را به صورت اصول بیان می کند فقط هدفش دفاع از سلطنت است. همین آقایان به همه دستاوردهای علمی گذشتگان، پیشرفتهای پزشکی و دارویی و... احترام می گذارند و از آنها استفاده می کنند. آنها از سنتهای ارتجاعی و سیاه گذشته در تاریخ که مهر باطله به آنها خورده و به زباله دان تاریخ افکنده شده است نظیر رژیمهای سلطنتی حمایت می کنند و بیادشان نمی آید که این رژیمهای مفت خور و سفیه دیگر نباید به اعتبار خویشاوندی ژنتیکی بر کرده مردم سوار شوند و از مالیات مردم طفیلی وار زندگی کنند و به ریش مردم بخندند. این تئورسینهای شاهپرست با گذاشتن تئوری مبارزه نسلها بجای مبارزه طبقاتی در پی بازگرداندن رژیم منفور سلطنت به یاری امپریالیستها هستند و باین جهت با تخطئه گذشته مبارزه مردم ایران و نفی سنتهای انقلابی این مردم که الهامبخش نسل آتی جامعه ایرانی است موافقت. ناصر زرافشان بدرستی بر بگذاری این مراسم تاریخی تاکید می کند و می نویسد: "دقیقا در همین شرایط زنده نگه داشتن یاد و خاطره، آرمان خواهی و مبارزات شهدای دانشجو ضرورت موجد تر از همیشه است، زیرا اکنون، هم ارتجاع حاکم داخلی و هم فرهنگ امپریالیستی که فعلا بر فضای بین المللی تسلط یافته و می

کوشند هریک با ارانه بدل های توخالی، تفکر و عمل انقلابی نسل های گذشته جنبش های دانشجویی را لوٹ و تحقیر نمایند. و با زدودن حافظه تاریخی جامعه و قطع ارتباط آن با گذشته، میراث مبارزاتی جنبش دانشجویی را از ذهن کنونی پاک کرده و آنرا رهسپاردنیای فراموشی نمایند".

این موضعگیری صریح علیه شاهپرستان، حامیان امپریالیسم است که برای تجاوز آنها به ایران دست به دعا برداشته اند.

از درسهای آموزنده مبارزه دانشجویان در ۱۶ آذر مبارزه دانشجویان کرد دانشگاههای تهران به صورت مستقل در مراسم ۱۶ آذر است. یکی از سایتهای خبری در گزارش خویش از تظاهرات دانشجویان در ایران می نویسد: "این مراسم با شرکت سه طیف دانشجویی (چپ، کرد و تحکیم وحدت) راس ساعت ۱۲ مقابل سردردانشکده فنی تهران بر گزار شد. در ابتدای مراسم هر کدام از سه طیف مذکور به قرائت بیاننامه ی خود و سر دادن شعارپرداختند. تعداد دانشجویان مشارکت کننده در این مراسم حدود ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ نفر بر آورده می شد که از این تعداد قریب به ۳۰۰ نفر را دانشجویان کرد تشکیل می دادند. در این مراسم متعاقب خواندن سرود "ای ایران" از سوی برخی از دانشجویان، دانشجویان کرد هم به خواندن سرود ملی "ئهی رهقیب" پرداخته و به هر دو زبان کردی و فارسی به شعار دادن پرداختند. در این مراسم دانشجویان کرد پلاکاردهای با مضامین "کردستان، گورستان فاشیست ها"، "کردستان بزرگترین قربانی نقض حقوق بشر"، "سلام بر آزادی درود بر کردستان"، "ما خواستار به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت های ایران هستیم"، "میلیتاریسم در کردستان پایان پذیرد" دانشجویان کرد همچنین شعار می دادند "کردستان کردستان گورستان فاشیست ها"، "سرکوب در کردستان محکوم باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد، حکومت فاشیستی نابود باید گردد".

دانشجویان کرد در بیانیه خود با تاکید بر تداوم سیاست های تبعیض، انکار و سرکوب و نقض گسترده حقوق بشر در تمامی کردستان و انتقاد شدید از عملکرد دولت های پیشین و دولت نهم در قبال مردم کرد، خواستار احترام گذاردن به حقوق انسانها، برچیده شدم میلیتاریزم در کردستان، آزادی فوری تمامی زندانیان سیاسی و رفع توقیف تشریفات کردی شدند. علاوه بر این با اشاره به محرومیت از تحصیل دانشجویان کرد به دلایل سیاسی، خواستار رفع محرومیت از این دانشجویان و سایر دانشجویان دیگر غیر کرد شدند. در این بیانیه دانشجویان خواهان به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای ملت کرد شدند".

در شعار دانشجویان کرد به راحتی می شود رگه های ناسیونال شونیم را احساس کرد که نباید از کنار آن گذشت و به توسعه آن میدان داد. در این نوع برخورد، کردستان بمثابة تافته ای جدا بافته عنوان می شود و تکیه بیشتر بر تمایز و جدائی است تا بر وحدت و همبستگی خلقهای ایران. آنجا نیز که از برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملیتهای ایران سخن رفته است بر این موضع درست که نیروهای مترقی باید از وحدت دموکراتیک خلقهای ایران حمایت کنند مبلغ

وحدت باشند سخنی در میان نیست. در شعارهای دانشجویان کرد جنبه وحدت خلقهای ایران برجسته نمی شود بیشتر برای آن است که تکیه را بر جدائی خلق کرد بگذارد و نه وحدت خلقهای ایران. اگر گفته می شد که شرط تامین حقوق دموکراتیک خلقهای ایران تحقق آزادی و دموکراسی در سراسر ایران است و باید برای این خواست همه متحدا مبارزه نمایند آنوقت مفهوم این شعار طور دیگری بود. شعار سرکوب در کردستان محکوم باید گردد گرچه که شعار درستی است و همه دموکراتهای ایران باید از آن حمایت کنند ولی جای این پرسش را باقی می گذارد که چرا ما از سرکوب در تمام ایران شکایت نمی کنیم و به مسئله کردستان به منزله بخشی از کل برخورد نمی نمائیم. آیا این باین مفهوم نیست که دانشجویان کرد قصد دارند تنها گلیم خود را از آب بیرون بکشند و نسبت به سرنوشت سایر خلقهای ایران و نقض حقوق دموکراتیک بی تفاوت اند. آنجا هم که به نقض حقوق بشر اشاره می شود تکیه بر کردستان بعنوان بزرگترین قربانی این نقض می باشد. حال آنکه مبارزه علیه نقض حقوق بشر یک امر اصولی و کیفی است و نه کمی که بر سر این چانه برنیم که بزرگترین قربانی آن کردها هستند یا دیگران. در حالی که قربانیان نقض حقوق بشر مخالفین نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی هستند اعم از اینکه کرد، آذری باشند یا فارس و عرب. تقسیمبندی انقلابیون و آزادیخواهان و دموکراها بر اساس ملیت امر نادرستی است و تنها می تواند به جبهه بزرگ مبارزه برای تامین حقوق بشر صدمه زند. هرگز امکان ندارد که در چارچوب رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی در کردستان ایران حقوق بشر تامین شود و در سایر نقاط ایران به زیر پا گذارده شود و یا برعکس. مبارزه برای آزادی و دموکراسی و تحقق حقوق بشر مبارزه ای مجزا و پاره پاره نیست. همه آنها اجزاء ترکیب شونده یک مبارزه عمومی و سراسری دموکراتیک همه مردمایران هستند. هیچ خلق نمیتواند در ایران حساب دیگری بای خودش باز کند و بگوید برای من سرنوشت سایر خلقهای ایران علی السویه است مهم آنکه من خودم گلیم خودم را از آب بیرون بکشم. شعار "میلیتاریسم در کردستان پایان پذیرد" یاد آور شعار اشتباه جنبش کردستان پس از انقلاب بود که "خواهان خروج ارتش اشغالگر از کردستان بود". این شعار به انزوای جنبش کردستان می کشید و کشید زیرا سرزمین کردستان در اشغال یک نیروی بیگانه که گویا "فارسها و آذریها" هستند نیست. این شعار مبارزه ملی و دموکراتیک مردم ایران را تا حد مبارزه کردها برای رهائی سرزمینهای اشغالیشان توسط سایر ملل ایران تنزل می داد و این امر که بوی تجزیه طلبی و نه همبستگی ملی و تقویت مبارزه ملی و دموکراتیک می داد طبیعتا نه مبارزه مردم کردستان یاری نرسانید و کار را به آنجائی نرسانید که مشتکی خود فروخته نظیر یاران مهدی و حزب دموکرات کردستان ایران خواهان تجاوز امپریالیسم آمریکا به ایران و تکرار فاجعه شوم عراق در ایران هستند. آنها پس از این همه جنایت از حضور امپریالیستها در عراق حمایت می کنند زیرا این توجیه را تکرار می کنند که "کردها سرزمینهایشان را رها ساخته اند" و "گور پدر اعراب" ... ادامه در صفحه ۵

آموزشهای جنبش آذر...

همین سیاست است که اسرائیل و صهیونیسم را در منطقه متحد خود می بیند. پایان ملیتاریسم در کردستان ایران اگر با این نیت مطرح باشد شعار ارتجاعی است. طبیعتاً حزب ما با اعمال زور توسط قوای سرکوبگر ارتش علیه مردم ایران در هر گوشه

کشور و علیه هر کدام از خلقهای ایران مخالف است ولی حزب ما میان ناسونال شونیسم و تحقق حقوق دموکراتیک و تبلیغ وحدت دموکراتیک خلقهای ایران تفاوت‌های اساسی قابل است.

ولی علیرغم این نکات ضعف ما با نکات مثبت و قابل اتکائی نیز روبرو هستیم. همینکه دانشجویان کرد ایران در روز ۱۶ آذر که روز دانشجو است و بیش از نیم قرن الهامبخش مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران و جنبش دانشجویی ایران بوده است به میدان می آیند و در کنار بزرگ نیا، قندچی، شریعت رضوی قرار می گیرند که هیچکدام از آنها کرد نبودند نشانه همبستگی و تکیه بر جبهه متحد مردمی در مبارزه دموکراتیک در ایران است. شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد، حکومت فاشیستی نابود باید گردد". شعار همه مردم ایران است. دانشجویان کرد در این شعار نشان می دهند که آزادی همه زندانیان سیاسی اعم از کرد آذری و عرب و فارس و... منوط به سرنگونی رژیم فاشیستی ایران است. در اینجا تکیه بر وحدت و نشانه گیری به سمت دشمن مشترک و مسبب همه این بلاهاست. در این شعار زندانی سیاسی بر اساس ملیت تقسیم نمی شود. گفته نمی شود زندانیان سیاسی کرد را آزاد کنید و بقیه را در زندان ها نگاه دارید زیرا سرنوشت آنها به ما مربوط نیست. در این شعار میان شکنجه گر فارس و ترک و کرد بر اساس ملیت فرقی نمی گذارد. کرد هم می تواند یک فاشیست و یا نوکر امپریالیست و یا جاسوس صهیونیست باشد. تعلق ملی بیانگر ماهیت سیاسی نیست. ناسیونال شونیستها تنها بر این افکار فاشیستی و ملی گرایانه و دشمن طلبانه و تبلیغات نفرت ملی و ایجاد دشمنی تکیه می کنند.

مبارزه مشترک دانشجویان ایرانی در دانشگاههای ایران گام بزرگی به پیش است که سوء ظنهای ملی را کاهش می دهد و جنبه های مشترک مبارزه دموکراتیک و ملی را تقویت می کند. این جنبه نیز در مبارزه دانشجویان کرد در روز ۱۶ آذر برجسته است و تلاش کرده اند به صراحت شعاری را مطرح نکنند که موجب نفاق و درگیری در تظاهرات ضد رژیم شود. این درک درستی است که نشان می دهد که حل مسئله ملی جزئی از حل یک مسئله کلی تر در ایران است. ما بارها بیان کرده ایم که در دنیای کنونی در شرایط تسلط امپریالیسم بر جهان حل مسئله ملی باید در راستای مبارزه ضد امپریالیستی بوده و در خدمت مصالح جنبش عالی پرولتاری قرار گیرد. با این دورنماست که می شود گامهای مثبت و مؤثری در این عرصه برداشت. ما با جوانه های این مبارزه در ۱۶ آذر روبرو شده ایم باید این جنبه را تقویت کرد و از دانشجویان کرد خواست که دست در دست همه دانشجویان ایران نخست برای استقرار یک ایران دموکراتیک و مستقل مبارزه کنند و یک تنه در مقابل تجاوز قدرتهای خارجی ایستادگی نمایند

پیوند دانشجویان ...

تربیت می شوند و دانش را می جویند و آموزش آنها طوری است که در پی حقیقت می گردند و دانش می آموزند بعلت نوع تربیتشان با دیدی انتقادی به جوانب خویش برخورد می کنند و از آن جا که هنوز در روند تولید شرکت مستقیم ندارند آگاهی آنها به منافع طبقاتی حال و آتی خویش قوام نیافته است. هر دو راه برای آنها باز است، امکان انتخاب دارند. دو عامل دانشجویان را به اطراف کاملاً متضاد می کشاند. دانشجو بعلت وابستگیهای خانوادگی و طبقاتی خویش نمی تواند این پیوند را انکار کند و باین جهت جاذبه طبقاتی برای وی عامل مهمی به حساب می آید و در عین حال به خاطر دست یابی به دانش بشری و باز شدن دیدگانش به واقعیهای اجتماعی و ریشه یابی آنها و توجه به رابطه علت و معلولی نمی تواند به انکار این واقعیهها نیز بپردازد. دانشجو بخاطر همین وضعیتی که دارد روحیه اش بسیار حساس است و میل عدالتخواهی در نسل جوان و دانشجویان و دانش آموزان بسیار قدرتمند است. همه آنها می خواهند که فقر نباشد، زورگویی و شقاوت از بین برود و بقول خیام "هر کس به کام خویش رسیدی آسان". آنها از دیدن گدایان و نیازمندان و ستمگری بشدت آزرده می شوند و علاقه نشان می دهند که بتوانند این مشکلات را حل کرده و یا در جهت حل آن بکوشند. آنها توجه ندارند که فقر و ثروت، ستمگری و شقاوت ناشی از مناسباتی در جامعه است که متکی بر تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. یک اقلیت طفیلی بیاس حفظ این مناسبات ظالمانه نیروی سرکوبگر خویش را اعم از مامورین انتظامات، ارتش، سازمان امنیت، و قوه قضائیه آماده دارد تا بهر قیمت این مناسبات غیر عادلانه را حفظ کند تا منافع آنها نسل اندر نسل تامین باشد. دانشجوی صمیمی که هنوز نتوانسته ماهیت این روابط اجتماعی را درک کند و خرج تحصیلش از جیب خانواده پرداخت می شود و یک امنیت نسبی مالی دارد به علیرغم وابستگیهای طبقاتی صرفاً به علت عامل آگاهی و شعور اجتماعی به سمت قطبی جذب می شود که خواهان تغییر این مناسبات است و چنانچه این دانشجو از نظر وابستگیهای طبقاتی به طبقات فرودست جامعه وابسته بوده و یا حداقل به آنها نزدیکتر باشد آگاهی ذهنی وی با شرایط عینی زندگی وی منطبق می شود و وی را در مسیر تغییر دگرگونی بنیادی جامعه با نیروی بیشتری می کشاند. برای دانشجویانی که از نظر منشاء خانوادگی از طبقات مرفه جامعه می آیند این مبارزه انتخاب میان آگاهی علمی و واقعیت زندگی طبقاتی بسیار دشوار می باشد. بهمین جهت هر چقدر این آگاهی علمی تعمیق یابد و رویدادهای اجتماعی بیرون در جهتی سیر کند که در تائید آموخته های دانشجو باشد برای وی راحت است که منشاء طبقاتی خویش را تحت الشعاع قرار دهد و در خدمت منافع طبقه کارگر قرار گیرد. این مبارزه مدام ادامه دارد و از عوامل بیرونی متأثر می شود. وقتی دانشجویان دوران تحصیلی خویش را به پایان می رسانند و به روند تولید روی می آورند و برای تامین زندگی کار می کنند منافع طبقاتی و رفاه زندگی برای آنها ملموس می شود. بدون استثمار طبقه کارگر تولید سرمایه دارانه کارخانه به پیش نمی رود، بدون تشدید استثمار نمی توان

به رقابت با سایر رقبا پرداخت و... دانشجوی دیروزی به سطحی از زندگی مرفه می رسد که برای وی جنبه طبیعی و پذیرفته محسوب می شود و برای حفظ این وضع ناچار است با اعتصاب کارگران مخالفت کند. آنگاه است که دانشجو جایگاه طبقاتی خویش را یافته است. دانشجو همواره بر سر دو راهی قرار دارد. وی عصری نیست که جز نیروی کار خویش چیزی برای فروش نداشته باشد و تنها زنجیرهای خویش را در یک تغییر بنیادی و انقلاب اجتماعی از دست بدهد. دانشجو می تواند در استثمار طبقه کارگر هم از نظر ذهنی و هم عینی شریک شود. وی برخلاف کارگر امکان انتخاب دارد و پس از پیوستن به طبقه کارگر می تواند رفاه و آسایش و زندگی قدیم خویش را از دست بدهد. این عوامل همان زمینه های مادی روحیه خرده بورژوازی در روشفکران و در این بحث دانشجویان است. پس در جنبش دانشجویی نیز یک مبارزه بی امان در جریان است و طبقات متفاوت و متخاصم اجتماع تلاش می کنند که دانشجویان را به عنوان نیروهائی که می توانند در خدمت بشریت و نیروهای انقلابی قرار گیرند به سمت خود جلب نمایند.

شعار پیوند دانشجویان و کارگران با این هدف صورت می گیرد که دانشجویان را به سمتی جلب کرد تا آنها تمام امکانات و تواناییهای فکری و ذهنی خویش را در خدمت حقانیت مبارزه طبقه کارگر قرار دهند. این شعار یک شعار مترقی است و کمونیستها و عدالتخواهان و انسان دوستان باید از این شعار حمایت کنند.

دشمنان طبقه کارگر مخالف این پیوند هستند. زیرا می ترسند که نیروی کارگران با دانش علمی در هم آمیزد و از آن حزب طبقه کارگر بیرون جهد که کارگران را برای کسب قدرت سیاسی رهبری می کند.

آنها با انواع و اقسام شگردها می کوشند که این پیوند را نابود کنند. یکی از این رفتارها سرکوب عریان جنبش دانشجویی، ضرب و شتم دانشجویان، جلوگیری از برگزاری اول ماه مه در همکاری کارگران با دانشجویان و در یک کلام زندان و شکنجه و اعدام است. ولی این روش بورژواها روش شناخته شده و منزجر کننده است زیرا در اینجا ما با اقداماتی مواجه می شویم که از دید کسی پنهان نمی ماند. در کنار این روش روش مودبانه تری وجود دارد که روش ایدئولوژیک است. این مبارزه پوشیده است و اقیانوس آن به راحتی و ساده نیست. باید ماهیت این مبارزه را روشن کرد، تاکتیکهای دشمن را بر ملا نمود در عین اینکه توجه کرد که توده های آماج این تیرهای زهرآگین متوجه این بغرنجی مبارزه شده و قربانی این تبلیغات نشوند. مرتب تکرار می کنند که دانشجو باید فقط درس بخواند کار سیاسی متعلق به سیاستمداران است. باید از طریق دکتر و مهندس شدن به مردم خدمت کرد. طبیعتاً از طریق درجات بالای علمی نیز می توان خدمت کرد ولی این نوع خدمات بیشتر جنبه فردی دارد و نه اجتماعی. سخن ما بر سر زیر و رو شدن مناسبات اجتماعی است. گفته می شود که دانشجو نباید با کارگران پیوند بخورد زیرا کارگران به دانشجویان نیازی ندارند. دانشجویان فقط می توانند جنبش کارگری را به گزراه بکشند. موجی ضد انقلابی و اکونومیستی وجود

دارد تا از پیوند... ادامه در صفحه ۶

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

پیوند دانشجویان ...

دانشجویان با کارگران مانع کند. این موج اکنومیمیستی می گوید که حرفهای مارکس را فهمیده به نقل از مارکس می گوید "آزادی کارگران بدست خود آنها صورت می گیرد" و از این نتیجه می گیرد که باید جلوی پیوند دانشجویان و طبقه کارگر را گرفت و با آن مبارزه کرد. در اینجا با ریشه های عمیقتری از انحراف روبرو هستیم که در شکل ظاهر در مخالفت با پیوند دانشجویان و کارگران متجلی می شود. در عمق این انحراف در حقیقت این واقعیت نهفته است که آنها با انتقال آگاهی بدون طبقه کارگر مخالفند. آنها مخالفند که عامل ذهنی و عینی بهم پیوند بخورد، آنها مخالفند که این پیوند به نیروی مادی بدل گردد و در واقع آنها مخالف این هستند بپذیرند که مارکسیسم لنینیسم علم است و علم را باید آموخت. مارکسیسم لنینیسم مانند علوم ریاضیات و فیزیک و شیمی است. هیچکس علامه دهر از مادر زائیده نمی شود. توانا کسی است که دانا بود. طبقه کارگر به صرف کارگر بودن چنانچه آگاهی اجتماعی کمونیستی نداشته باشد تنها می تواند به آغاز جامعه سرمایه داری برگردد و به خراب کردن ماشینها پردازد. کارگران بخودی خود سوسیالیست نمی شوند. سوسیالیسم علم است و باید آنرا آموخت. سوسیالیسم از بیرون بدون جنبش کارگری می رود و نه اینکه از کارگران زاده می شود. سوسیالیسم بمثابة علم روندی مستقل از جنبش کارگری دارد در عین اینکه بر آن تاثیر می گذارد.

آگاهی طبقه کارگر یک آگاهی حرفه ای و اقتصادی است. طبقه کارگر در عمل فقط برای بهبود شرایط زندگی خویش متشکل شده و مبارزه می کند. این مبارزه، مبارزه ای برای نفی استثمار انسان از انسان نیست، مبارزه ای نیست که نظام سرمایه داری را به زیر پرسش برد. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در کادر نظام سرمایه داری با اصل حفظ آن صورت می گیرد. هر اعتصاب اقتصادی طبقه کارگر، حتی عظیمترین این اعتصابات در مرحله ای از تحول خود با رسیدن به خواستههایش و یا بخشی از خواستههایش با توجه به میزان قدرت اش به سازش با کارفرما منجر می شود. این مصالحه منطقی از آنجا ناشی می شود که مبارزه اقتصادی دورنمای کسب قدرت سیاسی را ندارد. در سطح باقی می ماند و حاکمیت نظام سرمایه داری را می پذیرد. از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر هرگز سوسیالیسم زاده نمی شود. هرگز این مبارزه از حد مبارزه اقتصادی و در بهترین حالت از حد مبارزه سیاسی بورژوازی تجاوز نخواهد کرد. طبقه کارگر به منزله طبقه همواره چرخ پنجم طبقه بورژوازی باقی خواهد ماند. پاره ای اکنومیستها و دشمنان طبقه کارگر الفاظ جدیدی برای همراه کردن مبارزان راه آزادی طبقه کارگر اختراع کرده اند. آنها از "فعالین کارگری" سخن می رانند که گویا از نبوغ ویژه ای برخوردارند و می توانند طبقه کارگر را پیامبرگونه رهبری کنند. این "فعالین کارگری" عده ای هستند که گویا در مقابل روشنفکران قرار دارند و یا گویا وظیفه حزب طبقه کارگر را بعهده گرفته اند. معلوم نیست که ایدئولوژی این "فعالین کارگری" چیست؟ آیا به صرف

بدک کشیدن نام کارگر این فعالین در مقابل نفوذ افکار بورژوازی مصونیت می یابند؟ آیا به صرف اینکه کسی فعال کارگری باشد حتما کمونیست است؟ خیر! هرگز چنین نیست. یک فعال کارگری می تواند حتی فاشیست باشد. اینگونه فعالین کارگری در ایران در شهرپور ۲۰ نیز حضور داشتند که تلاش می کردند با اخلاص در کار کارخانه ها و فلج کردن امور در مخالفت با حزب توده ایران که حزب طبقه کارگر ایران بود از کمکی که به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می رسید جلوگیری کنند. این فعالین کارگری ضد انقلابی و خیانتکار بودند. لقب کارگری که آنها بدک می کشیدند نمی توانست ماهیت ضد انقلابی و فاشیستی و ترولتسکیستی آنها را بپوشاند.

اگر فعال کارگری با دانش مارکسیسم لنینیسم مسلح باشد یا باید بپذیریم که این فعال کارگری این دانش را از کسی آموخته است و یا اینکه باید به نزول وحی معتقد شویم. "آیه های" مارکسیسم لنینیسم که شبانه به مغز وی وحی شده است و وی را با آگاهی طبقاتی مسلح کرده است. این چنین فرضیه ضد کمونیستی طبیعتا نمیتواند مورد تائید کسی باشد. ولی اگر فعال کارگری و یا فعالین کارگری به دانش طبقاتی مسلح شده اند باید آنرا **آموخته** باشند، مارکسیسم لنینیسم بطور ارثی به کسی منتقل نمی شود، این افراد باید وقت فراغت کافی داشته بوده باشند که از علم اقتصاد و سیاست و فلسفه مارکسیسم لنینیسم سر در آورده باشند. این افراد باید سواد کافی برای مطالعه مارکسیسم لنینیسم داشته بوده باشند. این فعالین کارگری استثنائی باید از وضعیت مالی مناسبی نیز برخوردار بوده باشند که تا چنین فرصتهای طلایی در اختیار داشته باشند. این فعالین که این چنین با کار فکری مشغولند و عمل حرفه ای آنها در خدمت تحقق کمونیسم است دیگر کارگر معمولی نیستند. کارگرانی هستند که باید برای رهبری طبقه کارگر بر راس جنبش کارگران قرار گیرند و این جنبش را با کار سازماندهی رهبری کنند. رهبری جنبش برای آن نیست که دستمزد کارگران مثلا از ساعتی یک تومان به ساعتی دو تومان افزایش یابد، برای این کار کارگران نیازی به این "توانبخ" ندارند، بلکه رهبری جنبش به آن مفهوم است که کارگران قدرت سیاسی و دولت را بدست بگیرند و ساختار اقتصادی جامعه را تغییر دهند. فعالین کارگری که کار فکری و یا روشنفکری می کنند تنها منشاء کارگری دارند و یا روشنفکرانی هستند که در میان کارگران نفوذ کرده اند. ممکن است این فعالین کارگری از باقیمانده کارگرانی باشند که در جریان انقلاب و یا قبل از آن در دامن سازمانهای سیاسی با علوم کمونیستی آشنائی پیدا کرده و آنرا از راه گوش و یا چشم آموخته اند و حال با اتکاء به این آموخته ها به میدان آمده و این دانش اکتسابی را بیک باره به ماهیت طبقاتی خویش متصل می کنند. واقعیت چیست؟ واقعیت آن است که جنبش طبقه کارگر فقط توسط حزب طبقه کارگر که رهبران پیشرو، با تجربه و حرفه ای این جنبش هستند، رهبری می شود. حزب طبقه کارگر آن عامل ذهنی است که آگاهی سیاسی پرولتری را به میان طبقه کارگر می برد و این طبقه را برای کسب قدرت سیاسی آماده می کند. حزب طبقه کارگر یک سازمانی است که به سایر سازمانهای طبقه کارگر نظارت و رهبری دارد

و مبارزه طبقه کارگر را در سطوح گوناگون هدایت می نماید. این کارها از عهده چند عدد کارگر "تابع" ساخته نیست و تداومی در کارشان نیز وجود نخواهد داشت. اگر یک فعال کارگر کمونیست باشد میداند که باید در کادر حزب کار کند و حزب طبقه کارگر را تقویت کند، به مبارزه سیاسی طبقه کارگر اهمیت دهد. این فعال اگر جدی باشد می بیند که حتی بورژواها نیز بای پیشبرد مقاصدشان احزاب خویش را دارند که توسط کادرهای حرفه ای و کارشناسان بورژوازی رهبری می شوند. مخالفت با پیوند دانشجویان با کارگران در ریشه خود مخالفت با حزبیت و کسب قدرت سیاسی را در بر دارد. کم بها دادن به عامل ذهنی انقلاب است. این تفکر انحرافی یک تفکر ضد مارکسیست لنینیستی و ماهیتا اکنومیمیستی است.

حال به مبارزه دانشجویان در امسال نظر افکنیم. مبارزه دانشجویان در ۱۶ آذر در ایران در زمان شاه در اعتراض به ورود نیکسون به ایران صورت گرفت. این مبارزه، مبارزه دانشجویان کمونیست بود تا پیوند خویش را با خلق ایران علیه امپریالیسم و احترام خویش را نسبت به جنبش کمونیستی ایران و به زحمتکشان نشان دهند. این سنت انقلابی تا به امروز باقی مانده است و هر سال الهامبخش مبارزات دانشجویان ایران است. این نیرو را طبیعتا باید به سمت همکاری و تقویت جنبش کارگری سوق داد. عناصر آگاه باید ایده کمونیسم را به میان کارگران ببرند و با جنبش کارگری پیوند بخورند. حزب طبقه کارگر نیز بیان نیروی آگاه طبقه کارگر است که در تشکل خویش متشکل شده است. آنها که با پیوند دانشجویان و کارگران مخالفند در عمل با حزب طبقه کارگر نیز مخالفند زیرا با آگاهی و دانش بشری مخالفند و بدنیاال حرکتهای کور و بی دورنمای می روند. آنها گمراهانی هستند که با پوشیدن لباس کارگری به تن به مقابله با جنبش کارگری می روند و طبقه کارگر را بدون رهنا می گذارند.

در امسال نیز مانند سالهای گذشته دانشجویان با شعار پیوند دانشجویان با کارگران به میدان آمدند زیرا به صحت این شعار در عمل در جریان انقلابات متعدد مردم ایران پی برده اند. آنها به دانشجویان سمت و سوی مبارزه را نشان می دهند و اعتراف می کنند که جنبش دانشجویی تنها با پیوند با مبارزه طبقه کارگر موثر و مداومت دارد و می تواند برای جامعه مثر ثمر باشد.

"فعالین جنبش کارگری" که مخالف این پیوند هستند می روند تا جنبش کارگری را از رهبری خویش جدا کنند، سر جنبش کارگری را بزنند و مانع پیوند آگاهی با طبقه کارگر شده و به قول مارکس نگذارند که تئوری به نیروی مادی بدل شود.

با چنین تفکر دشمنانه ای نسبت به طبقه کارگر که خود را دلسوز طبقه کارگر جا می زند باید شدیداً مبارزه کرد و آنرا افشاء نمود. جنبش کارگری بدون حزب طبقه کارگر هیچ است و آلت دست بورژوازی است و تا ابد آلت دست بورژوازی باقی می ماند. بهمین جهت این "فعالین طبقه کارگر" فعالین بورژوازی در درون طبقه کارگر هستند و علیه حزب یعنی تشکل سیاسی و ایدئولوژیک مستقل طبقه کارگر تخریب می کنند.

تبلیغات امپریالیستها محصول ماشین جعلیات آنهاست

دشمنی با...

کارگران را برای "فعالتهای انقلابی" تربیت کند و در این رابطه **سازمان سیاسی طبقه کارگر را نفی می کند** و در "اتحادیه های سوسیالیستی" آن ظرف مناسب را جستجو می کند که جنبش توده ای کارگری را رهبری می نماید. اتحادیه کارگری باید وظیفه ساختمان سوسیالیسم را نیز بعهده گیرد. برای آنها حزب طبقه کارگر هیچ است و کارگران در جمع اتحادیه ها همه چیز. دیکتاتوری طبقه کارگر برای آنها دیکتاتوری "اتحادیه های کارگران" است. در اینجا نقش عامل آگاه و توده، حزب و طبقه مخلوط می شود. دنباله روی از توده ها و "کارگر پرستی" جای تعقل و شعور سیاسی را می گیرد. مبارزه طبقاتی به حرف پوچ بدل می شود و به فد و فواره بورژوازی در می آید. الفاظ "کارگر" و "کارگری" در دهانها پر می شود برای اینکه کارگر را بی سر و در واقع بی سر و سامان بمانند.

در کتاب "تاریخ تمدن" انتشارات توفان چاپ فارسی صفحه ۴۱۰ می آید: "شعار" مخالفین کارگری" و انکار کردن اداره همه اقتصاد ملی به کنگره "کنگره تولید کنندگان سراسر روسیه" بود. این مخالفین، نقش حزب را به صفر می رسانند و اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا را در ساختمان اقتصادی انکار می کردند. "مخالفین کارگری" اتحادیه ها را نقطه مقابل دولت شوروی و حزب کمونیست قرار می داند. بجای حزب، اتحادیه ها را عالیترین شکل سازمان طبقاتی کارگر می دانستند. "مخالفین کارگری" در واقع یک گروه آنارشیت و سندیکالیست ضد حزبی بودند."

از این سخن که آزادی طبقه کارگر بدست خودش صورت می گیرد افرادی با درک نازل و ضد انقلابی برای فرار از قبول مسئولیت انقلابی و انجام مبارزه اجتماعی، تنها برای سلب مسئولیت از خویش و گرم کردن بازار گپزنی روشنفکرانه خزعبلاتی سرهم می کنند نظیر اینکه مدعی می شوند که گویا ضرورت تشکل طبقه کارگر، ضرورت جمع آوری نیروی پیشروی پرولتاریا در یک حزب سیاسی نظریه کمونیستی نیست نظریه یک فرد روس بنام لنین است و مارکس و انگلس که بر ضد حزبیت بوده اند "هوداد آزادی طبقه کارگر بدست خویش و نه بدست حزب بوده اند". و مالا کمونیستها نباید کارگران پیشرو را به حزب طبقه کارگر جلب کنند بلکه باید آنها را به ورود به اتحادیه های کارگری که "سازمانهای ناب کارگری" است هدایت نمایند. اتحادیه های کارگری باید از ورود افراد "ناباب روشنفکر" بدون خود خودداری کنند. باید قرنطینه کارگری بوجود آورند و بجای مبارزه با نظام سرمایه داری و سرنگونی آن، باید با روشنفکرانی مبارزه کرد که می خواهند به صفوف طبقه کارگر بپیوندند و شعور سیاسی طبقه کارگر را با دانش مارکسیسم لنینیسم ارتقاء دهند.

آقای محسن حکیمی یکی از این "فعالین کارگری" است که با دارای دانش نازل کمونیستی است و یا آگاهانه در پی تحریف مارکسیسم لنینیسم است. وی با تحریف تاریخ "اتحادیه کمونیستها" سعی می کند یک سابقه تاریخی ضد مارکسیسم برای لنینیسم جستجو کند و چنین جلوه دهد که لنینیسم یک جریان فکری ضد مارکسیستی است. یک جریان کودتا گرانه و فرقه گرا می باشد که با مارکسیسم خویشاوندی ندارد. این البته سخنان تازه ای نیست هنر آقای حکیمی روخوانی از آثار

ضد کمونیستهای مشهور جهان است که این تحریفات را انتشار داده اند. بر اساس این تحریفات این لنینیستها هستند که برای طبقه کارگر حزب ترانژوین درست کرده و هوداد سازمان مستقل سیاسی طبقه کارگر می باشند، سازمانی که در عین پیوند با طبقه به منزله نیروی پیشرو و رهبری کننده از طبقه جداست و نمی شود آنرا با مجموعه طبقه یکسان گرفت. این حزب با سایر احزابی که خود را کارگری می دانند فرق دارد و میان خود و آنها خط تمایز می کشد. وی به گفته مارکس در مانیفست اشاره می کند و مدعی می شود که گویا "کمونیستها در برابر سایر احزاب کارگری حزب جداگانه ای نمی سازند. اینکه آنها اصول فرقه گرایانه ای وضع نمی کنند که با آن جنبش کارگری را به قالب مورد نظر خود در آورند و اینکه وجه تمایز کمونیستها این است که در مبارزات ملی پرولترهای کشورهای گوناگون منافع مشترک تمام پرولتاریا را در راس امور قرار می دهند و در مراحل گوناگون تحولات مبارزه طبقه کارگر همواره و همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی می کنند همه در برابر نگرش ویلیش(تلفظ آلمانی ویلیخ-توفان) و شاپر است که ادامه آن را در لنین نیز می بینیم، (وقتی در ۱۸۵۰ گروهی از اعضای کمیته مرکزی که ویلیخ و شاپر در راس آن قرار داشتند به علت عدم درک موقعیت که انقلاب با شکست مواجه شده و باید تاکتیک جدیدی در پیش گرفت، از مشی کمیته مرکزی تبعیت نکردند، براه ماجراجویی افتادند و می خواستند بهر قیمت ولو بهای جنگ در اروپا آتش انقلاب را برافروزند، مارکس و انگلس پلانفرم فراکسیون را مورد انتقاد قرار دادند و برای آنکه آنها بنام جامعه سخن نگویند همه اعضاء گروه را از "اتحادیه" اخراج کردند- توضیح از توفان) یعنی متشکل شدن در جنبش در برابر گرایشهای غیر کارگری و نه فرقه ای در رقابت با سایر احزاب کارگری(این رویکرد مارکس است). تعمیم این نگرش را اگر در مورد روشنفکر هم ببینیم، مشاهده خواهیم کرد که در رویکرد مارکسی فعال کارگری فکری- عملی در بستر مبارزه طبقاتی به کارگر آموزش می دهد و آموزش می گیرد نه آنکه این آموزش یکطرفه و از بیرون باشد و اصل آن پرورش صرف مارکس شناسی شود، در واقع آموزش جنبشی فعال فکری- عملی پرورش می دهد. البته این درست است که نسبت این جنبه های فکری و جنبه های عملی در روشنفکر و کارگر متفاوت است و روشنفکر جنبه فکری قوی تر است با این حال از یاد نبریم که مارکس شعار کارگران جهان متحد شوید را از یک کارگر می گیرد.(پس مارکس روشنفکر نیز هیچکاره بوده است و تمام آموزش جهان براندازش ناشی از آموزش از یک کارگر منفرد بوده است؟!-توفان).

حال خوب است که دل و روده این نظریات غیر علمی و ضد تاریخی و تحریفی را بیرون بریزیم و تحریفات آنرا از مارکسیسم و طبیعتا لنینیسم نشان دهیم. آقای محسن حکیمی نه تنها مخالف لنین و لنینیسم است بلکه بخلاف ادعایش ضد مارکسیست است. وی امروز در طیف کسانی می گنجد که بازگشت به مارکس را امر بی خطری برای سرمایه داری و جمهوری اسلامی است تبلیغ می کند. بازگشت به مارکس آغاز از صفر است. نفی همه تجارب جنبش کمونیستی و ساختمان سوسیالیسم و ۳۰ سال دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی لنینی استالینی است.

بازگشت به مارکس نفی امپریالیسم و امکان پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد است. ایشان از فعال کارگری که مارکس شناس نشود ولی به شیوه فکری-عملی (ابداع الفاظ پوچ و بی محتوی-توفان) اقدام کند یاد می کند. این نابغه ایکه نامش را فعال فکری-عملی گذارده اوج بی فکری و بی عملی است زیرا تمام عمل و پراتیک جنبش کمونیستی را بدور می اندازد. وی مخالف این اصل مهم ماتریالیسم دیالکتیک است که تئوری و عمل پیوند ناگسستنی دارند. تئوری در عمل صحت خود را ثابت می کند و از تعمیم عمل تئوری بر می خیزد. لنینیسم بارها در این باره سخن رانده است وی ولی ترجیح می دهد که تأثیرات متقابل "فکر" بر "عمل" و برعکس را ابداع خویش جا بزند و مدعی شود این یک تفکر مارکسیستی است که سرمشق وی است و حال آنکه لنین عکس آن می اندیشیده است. حقیقتا باید گفت که برجایگاه بزرگان تکیه نمی توان زد. همواره طول عمر دروغ کوتاه است و لذا چه نیازی وجود دارد که این همه اکاذیب را کسی سرهم کند. وی تاریخ جنبش کمونیستی را به دوران آغازین آن برمی گرداند که هنوز در عرصه تئوری شناور بود و به پراتیک اجتماعی بدل نشده بود. وی هوداد آنگونه تئوریهایی مارکسیستی است که تا لحظه ایکه این تئوریهایی نیروی مادی بدل نشده و فقط در لای کتاب "سرمایه" مارکس خاک می خورد قابل احترام است. با این تئوری بازگشت به مارکس هیتلر هم موافق است. جرج بوش هم موافق است. مارکسی که بدرد کتابخانه بخورد ولی برای تحقق سوسیالیسم از نظر عملی در دوران امپریالیسم گامی بر نازد برای دشمنان طبقه کارگر خطری ندارد. نفرت از لنینیسم و دشمنی با رفیق استالین این رهبر استثنائی تاریخ از دشمنی با کمونیسم و عدم فهم مارکسیسم لنینیسم ناشی می شود. این تئوریهایی برای بسیج کارگران نیست برای بی خطر کردن برای خلع سلاح کارگران از نظر روحی و عملی است. این فعالان فکری و عملی تنها به مبارزه ایدئولوژیک ضد کمونیستی بر ضد تشکل کارگران دامن می زنند و در عمل مانع تشکل کارگران می شوند و آنها را بدنبال نخود سیاه می فرستند. کارگران باید در حزب طبقه کارگر متشکل شوند و سرمایه داری را سرنگون کنند و به بهره کشی انسان از انسان پایان دهند. سوسیالیسم باید از طریق روشنفکران پرولتری و با حتی کارگران حرفه ای که باین راه گام گذارده اند بدون طبقه کارگر رود با آنها پیوند بخورد و به یک نیروی فناپذیر تاریخی بدل شود. تئوری وقتی به نیروی مادی بدل شود فناپذیر می گردد. سخنانی که در بیانیه حزب کمونیست به آن اشاره می شود و در مضمون آن تحریف به عمل می آید مربوط به دورانی از تحول مارکسیسم است که حزب کمونیستی که بیان خواست مستقل سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی طبقه کارگر باشد هنوز پا نگرفته است. مارکس و انگلس تازه در پی انتشار "بیانیه کمونیست" هستند و تنها تجارب واقعی آن روز را که در اطرافشان با توجه به سطح رشد جنبش کارگری است بازتاب می دهند. آقای حکیمی که ضد لنینیست است و مارکسیسم دوران امپریالیسم را با تحقیر لنین نفی می کند اساسا از مفهوم مارکسیسم بیگانه است. لنین که رهبر پرولتاریای جهان بود در باره درک کوتاه بیانه چنین افرادی نوشت:

"ما هرگز به تئوری... ادامه در صفحه ۸

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

دشمنی با...

مارکس مثل یک چیز پایان یافته و مصون از مداخله نگاه نمی کنیم، به عکس ما معتقدیم که این تئوری فقط بنیان آن علمی است که سوسیالیستها، اگر نخواهند از جریان زندگی عقب بمانند، باید در تمام جهات دامنه آنرا وسعت دهند. عقیده ما بر این است که برای سوسیالیستهای روس تجزیه و تحلیل مستقل تئوری مارکس به خصوص ضروری است، زیرا این تئوری فقط حاوی یک اصول کلی رهبری کننده ایست که طرز بکار بستن آن در مورد انگلستان بخصوص، سوای فرانسه و در مورد فرانسه سوای آلمان و در مورد آلمان سوای روسیه است" (لنین جلد دوم صفحه ۴۹۲).

رفیق فروتن در پاسخ به این گمراهان سیاسی بود که در اثر برجسته خویش بنام "تکامل در وحدت سرشت مارکسیسم است" نوشت:

"مارکس و انگلس خود وقتی پس از ۲۵ سال "مانیفست کمونیست" را ارزیابی می کنند بر این عقیده اند که "باید اینجا و آنجا در برخی جزئیات **تجدید نظر کرد** مانیفست خود توضیح این اندیشه است که **بکار بردن اصول همیشه و همه جا بستگی به شرایط تاریخی**

مشخص دارد و در نتیجه نباید به اقدامات و تدابیر انقلابی که در پایان فصل شمارش شده، بیش از حد اهمیت داده شود. این قسمت امروز در بسیاری جهات در باره موضع گیری کمونیست ها نسبت به احزاب مختلف اپوزیسیون (فصل ۴) امروز نیز صحیح هست معذالک در عمل کهنه شده زیرا که وضع سیاسی از بیخ و بن تغییر یافته و تحول تاریخ اغلب احزاب بر شمرده را بدست نیستی سپرده است". (مقدمه مارکس و انگلس بر چاپ جدید مانیفست به زبان آلمانی در ۱۸۷۲) (تکیه از ماست).

آنچه برای مارکس و انگلس کهنه شده است و آنها آنرا سیاه روی سفید بیان کرده اند آقای محسن حکیمی چون سکه خالص به بازار آورده و به فروش می رساند. آیا این نشانه نادانی و عدم معرفت به مارکسیسم لنینیسم است و یا اینکه آقای محسن حکیمی ریگی به کفش دارد که چینی بی باکانه از تشکل طبقه کارگر با لحن دلسوزمانانه بای این طبقه جلوگیری می کند.

رفیق فروتن ادامه می دهد:
"... از زمانیکه رسالت تاریخی پرولتاریا توسط مارکس و انگلس کشف شد، این شناخت نیز که تحقق وظیفه تاریخی پرولتاریا بیک مرکز رهبری اپدولوژیک و سیاسی نیازمند است در زمره شناخت اساسی مارکسیسم در آمد. مارکس و انگلس نه تنها این شناخت را بیان داشتند بلکه در پراتیک خود بکار بستند و با آن سوسیالیسم علمی را با جنبش کارگری در آمیختند. مارکس که خود از همان آغاز بر آن بود که سخن نه بر سر تفسیر جهان که بر سر تغییر دادن آنست، مارکس که برای اولین بار باب وحدت تئوری و پراتیک را در فلسفه گشود و این دو را از یکدیگر جدائی ناپذیر شمرد، نمی توانست تئوری سوسیالیسم علمی را با پراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا در نیامیزد. این مبارزه اگر باید پرولتاریا را به قدرت حاکمه تبدیل کند ناگزیر باید خصلت سیاسی خود بگیرد و مبارزه سیاسی را ناگزیر به حزب سیاسی نیاز است. پراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا با حزب سیاسی ملازمه دارد. پس

چگونه می توان مدعی شد که "مارکس و انگلس در برپائی احزاب مارکسیست" دست نداشته اند؟! انگلس در نامه ای به سوسیالیست دانمارکی، تریر چنین می نویسد: "پرولتاریا برای آنکه در لحظه قطعی به اندازه کافی نیرومند باشد و بتواند به پیروزی دست یابد لازم است حزب طبقه خود را تشکیل دهد، حزبی جدا و مستقل از احزاب دیگر، **مارکس و من از ۱۸۴۷** بر این موضع پافشاری می کردیم" (تکیه از ماست).

در کنفرانس لندن "انترناسیونال اول" در سپتامبر ۱۸۷۱ که مارکس و انگلس آنرا رهبری می کردند نخستین و مهمترین مسئله مبارزه سیاسی طبقه کارگر بود. کمون پاریس نشان داد که "طبقه کارگر آزادی خود را باید در میدان مبارزه بدست آورد. وظیفه انترناسیونال این است که نیروهای طبقه کارگر را برای مبارزه آتی سازمان دهد و صفوف آنرا تنگتر سازد؛ کمون پاریس نشان داد که دیکتاتوری پرولتاریا فقط در حالی استوار و پایدار خواهد بود که یک حزب انقلابی طبقه کارگر در راس آن قرار گیرد. قطعنامه کنفرانس چنین می گوید:

"...پرولتاریا می تواند در برابر سلطه متحد طبقات دارا فقط در صورتی به مثابه طبقه ایستادگی کند که در حزب سیاسی خاص خود سازمان گیرد..." این سازمان گیری پرولتاریا در حزب سیاسی برای این لازم است که پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن یعنی نابودی طبقات راتمین کند..." مارکس و انگلس در تشکیل حزب سیاسی پرولتاریا پیوسته اصرار ورزیده اند و خود ایجاد چنین سازمانی را آغاز کردند.

از همان سال ۱۸۴۵ که احکام اساسی سوسیالیسم علمی در "اپدولوژی آلمانی" بیان شد این نتیجه حاصل آمد که نیروی سیاسی لازم است تا طبقه کارگر بتواند مبارزه خود را بخاطر آزادی آغاز کند، ایجاد چنین نیروی را مارکس و انگلس آغاز کردند و بر آن شدند که باید در کشورهای دیگر همفکران و طرفدارانی یافت، میان آنها تبادل نظر برقرار کرد، طرح پلاتفرمی نظری ریخت و مبارزه را با گرایشهای ضد کارگری در جنبش سوسیالیستی در گیر کرد. آنها مناسب ترین شکل را در "کمیته های کمونیستی نامه نگار" تشخیص دادند و خود نخستین کمیته را در بروکسل بوجود آوردند. سپس در آلمان چنین کمیته هایی از هواداران مارکس بوجود آمد. در عین حال مارکس و انگلس با سازمانهای کارگری و فعالین برجسته جنبشهای سوسیالیستی در کشورهای دیگر بویژه با چارتیستهای انگلستان و کارگران مهاجر آلمانی مقیم لندن رابطه برقرار کردند و این خود می رساند که آنها در نظر داشتند به سازمانی که بوجود می آورند خصلت اروپائی و بین المللی بدهند.

بر اثر فعالیتهای تبلیغی و تشکیلاتی کمیته بروکسل و آشنائی با افکار و نظریات مارکس، در درون سازمان لندن "جامعه عدالتخواه هان" تحولاتی صورت گرفت. کارگران، پیشه وران و رهبران این "جامعه" در فوریه ۱۸۴۷ از مارکس و انگلس درخواست کردند که به "جامعه" به پیوندند و به آن برای تحول فکری و سازمانی یاری رسانند. مارکس و انگلس به این درخواست پاسخ مثبت گفتند، به "جامعه" پیوستند و عملاً رهبری آنرا بر عهده گرفتند. در اولین

کنگره "جامعه" در ژوئن همین سال طرح اساسنامه جدید پیشنهادی انگلس مورد قبول قرار گرفت. این اساسنامه در سازمانهای محلی "جامعه" به بحث گذاشته شد و تصویب گردید. بنا به پیشنهاد مارکس و انگلس نام "اتحادیه کمونیست ها" جای "جامعه" عدالتخواه هان را گرفت و بجای شعار قبلی "جامعه"، "همه انسانها برادرند" شعار همبستگی پرولتاریای بین المللی نشست: "مانیفست کمونیست" در فوریه ۱۸۴۸ انتشار یافت.

در این اثر ضرورت تاریخی ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر تاکید شده است: "این سازمان پرولتاریا به صورت طبقه و بنابراین به صورت **حزب کمونیست**" (تکیه همه جا از ماست). جالب این که مارکس "مانیفست کمونیست" را "مانیفست حزب کمونیست" می خواند. این بهانه که "مانیفست" گویا برای حزب برشته تحریر در نیامده بوچ و باطل است. در یادداشت انگلس مورخ اول ماه مه ۱۸۹۰ در مورد چاپ "مانیفست" به زبان انگلیسی چنین آمده است: "این ترجمه از دوست من ساموئل مور است و ما قبل از چاپ دوباره آنرا از نظر گذرانیده ایم. عنوان آن "مانیفست حزب کمونیست" است. و در مورد چاپ مانیفست به زبان اسپانیولی "در همین سال (۱۸۸۶) از متن ترجمه بزبان فرانسه یک ترجمه بزبان اسپانیولی صورت گرفت که ... به صورت نشریه ای "مانیفست حزب کمونیست" به چاپ رسید" (همانجا). روشن است که اثر مارکس و انگلس برنامه اپدولوژیک و سیاسی "حزب کمونیست" است هرگونه تفسیر دیگری از آن برخلاف اندیشه های والا و پراتیک این دو رهبر بزرگ پرولتاریا است.

سخنان پر مغز مارکس و انگلس بیانگر آن است که آنها هوادار حزب طبقه کارگر حزب مستقل کارگری از نظر سازمانی، سیاسی و تشکیلاتی بوده اند. این حزب که به دانش مارکسیسم و در شرایط امروز به دانش مارکسیسم لنینیسم مسلح است رهبری مبارزه طبقه کارگر را برای سرنگونی نظام سرمایه داری بعهده دارد و مبارزه طبقاتی را رهبری می کند. آنها بر این نظر بودند که تئوری سوسیالیسم باید با جنبش طبقه کارگر پیوند بخورد و این پیوند از طریق حزب و فعالین فکری طبقه کارگر و یا روشنفکران هوادار سوسیالیسم نظیر مارکس و انگلس و سپس لنین و استالین میسر است. مارکس تئوریهای خویش را در عمل مورد سنجش قرار داد و از تجربه کمون پاریس برای تداوم مبارزه و پیروزی بر سرمایه داری در جهت تعمیم مارکسیسم آموزش یافت. همین کار را رفیق لنین در برخورد به شرایط جدید و پیدایش امپریالیسم در جهان کرد. لنین و استالین انقلاب سوسیالیستی را در روسیه از تئوری به عمل برگرداندند و استالین قوانین ساختمان جامعه سوسیالیستی را که تا کنون کسی نتوانسته بر ضد آن اقامه دلیل کند تدوین کرد. اینها تجارب گرانبهای مارکسیسم لنینیسم است که دستاوردهای حزب طبقه کارگر و پیشروان این طبقه هستند. آقای محسن حکیمی نه تنها تاریخ را نمی شناسد، نه تنها از مارکسیسم بیگانه است از ماتریالیسم دیالکتیک نیز بونی نبرده است و ما در شگفتیم که کسی با این سابقه متزلزل پیدا شود و با "جسارت" چنین ادعاهای "بزرگ"، "بزرگ" بکند. حقیقتاً... ادامه در صفحه ۹

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

دشمنی با ...

باید پشت کسی به کوه احد باشد تا حرفهای بزرگتر از دهانش بزند و طبقه کارگر را گمراه کند و به سلاح خانه بورژوازی بفرستد. همه این "قهرمانان"، "قهرمانان" دوران خفقان هستند. روزی که جنبش اوج بگیرد و کارگران به خیابانها روان شوند و سوسیالیسم با جنبش کارگری از طریق کاتالیزاتور حزب و رهبری پرولتری پیوند بخورد دیگر صدای این پارازیتها به گوش کسی نخواهد رسید. شکست آنارکوسندیکالیستها در شوروی سوسیالیستی یک شکست تاریخی بود. آنها کوچکترین مشروعیتی تئوریک برای مبارزه ندارند. آنها با شکست تئوریهایشان در عمل فقط خرابکارند. آنها فاقد هر گونه پلاتفرم سیاسی هستند. موجودیتشان در خرابکاری آنهاست. و رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری کوچکترین مخالفتی با خرابکاری در جنبش کارگری ندارند و تازه به آن امکان می دهند که خود را گسترش دهد. ولی مبارزه طبقاتی همیشه نقش پاک کننده را دارد و کسانی که از لنینیسم الهام می گیرند و کمونیستهای ثابت قدم هستند از پس این جریانهای انحرافی و شناخته شده به راحتی برمی آیند.

نفی امپریالیسم...

حکومت کشور اشغالگر و آدمکشی حق حیات قایل نیست. مردم این ممالک باید خود حاکمیت را بدست گیرند و رژیمهای ارتجاعی این کشورها را سرنگون کنند و به اشغال پایان دهند و حق زندگی دیگران را برسمیت بشناسند. این تازه از نتایج سحر است. مبارزه مردم منطقه علیه امپریالیسم و صهیونیسم گسترش یافته و اوج گرفته است. هواداران "دعوی دو قطب تروریسم" در اثر رشد این تضادها بیشتر در منجلاب بی عملی و بی دورنمایی و مشغولیات فکری و منزله طلبی "انقلابی" فرو می روند و در تناقضات خود و آشی که منصور حکمت برایشان پخته است و به خوردشان می دهد خفه خواهند شد. وضعیت آن بیچاره ها و درمانده های سیاسی را در نظر بگیرید که در فردای تجاوز بربرمنشانه اسرائیل و آمریکا در جلوی دانشگاه آمریکایی بیروت جمع شوند و با نعره های "انقلابی" بگویند "نه به اسرائیل، نه به آمریکا، نه به حزب الله، نه به فلسطین، مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد سوسیالیسم!!" روشن است که چنین شعارهایی بدون تفسیر است. روشن است که رژیم جمهوری اسلامی خودش حاضر است شعار این "انقلابیون" را بنام خود آنها پخش کند.

مرگ بی مجازات ...

نفر دهن می کردید با وقاحت تمام گفت که ما باید در دهن کمونیستها اقتصادی رفتار کنیم. چنین هیولائی در رسانه های گروهی ظاهر می شود به جنایات خویش فخر می فروشد و در واقع به آن اعتراف می کند ولی کسی نیست که وی را به محاکمه بکشد. در عوض میلو سوویچ بیمار را که جرمش دفاع از استقلال یوگسلاوی بود به اتهامات واهی که حتی یکی از آنها را نیز نتوانستند ثابت کنند دستگیر می کنند به زندان می افکنند و سرانجام برای اینکه جنایات خود را بپوشانند میلو سوویچ را در زندان به قتل می رسانند. پینوشه قاتل راست راست راه می رفت و دست کسی به وی نمی رسید ولی رئیس جمهور منتخب مردم را از یوگسلاوی بیاری جاسوس خود چینچبج دزدیدند و در دادگاه کیفری لاهه محاکمه قلبی کردند.

در زمانیکه پینوشه دیگر بر سر کار نبود و دولت می خواست با سیاست مودبانه آشتی و مسالمتجویی با دادن امان نامه شکنجه گران را زیر لوای دادگاه حقیقت یاب تیرنه کند و مانع شود که روزی روزگاری قربانیان آن مظالم تقاضای دادرسی کنند، این امر به آن منجر شد که یک کشیش به صدا در آید و فاش سازد که رژیم پینوشه مخالفین خود را با ناوگان جنگی ارتش شیلی بدریا می فرستاده و در این ناوگان با تزریق آمپول بیهوشی به زندانیان سیاسی برای ممانعت از مقاومت آنها، آنها را با موادی آلوده می ساختند که اشتهای کوسه ماهیها را برانگیزد و آنوقت آنها را بدریا می افکندند. چند هزار انقلابی شیلی را بدون کوچکترین اثری با این روش سازمان یافته از بین برده اند. ارتش در خدمت آدمکشی. پینوشه فقط قاتل سبع عادی نبود وی مانند رهبران جمهوری اسلامی که داگاه میکونوس را آفریدند در سال ۱۹۷۶ دستور قتل وزیر امور خارجه دولت آلبنده را که ساکن واشنگتن (لتلییر Letelier) بود توسط کارگذاری بمب در یک اتومبیل شخصی همراه با منشی آمریکانیش رونی موفتیت (Ronnie Mofftitt) صادر کرده است. وی یک تروریست بین المللی است.

پینوشه در کنار این ماشین عظیم آدمکشی از آبادی نشینهای آلمانی که توسط آلمانیهای فراری نازی بوجود آمده بود نیز استفاده می کرد. یکی از این آبادی نشینها "کلونیا دیگنیداد (Colonia Dignidad) بود که نیروهای انقلابی را به آنجا می برند و بدور از نظر مقامات رسمی شکنجه داده و سر به نیست می کردند. رئیس این آبادی نشین پال شفر Paul Schäfer آلمانی تبار بود. بر اساس گزارشات منتشر شده حدود چهل هزار پرونده های بایگانی بدست آمده است. در فاصله سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰ به طور

برنامه ریزی شده نیروهای مخالف پینوشه را سازمان امنیت پینوشه به رهبری مانوئل کونترراس (Manuel Kontreras) ربوده و در این دهکده با شکنجه سر به نیست می کرده اند.

پینوشه کلاهبردار و دزد نیز بوده است زیرا وی مامور اجرای منویات طبقه حاکمه شیلی بوده و از جانب آنها نیز حمایت مالی می شده است. همه جنایتکاران دزد و کلاهبردار هستند. به موجب اسنادی که توسط خود آمریکانیها منتشر شده است معلوم شده پینوشه حداقل ۲۷ میلیون دلار در بانکهای آمریکائی دارد. حتی آقای پینوشه در سالهایی که پزشکان دست پرورده بورژوازی گواهینامه صادر می کردند که وی توانائی شرکت در نشست دادگاه را ندارد به کار قاچاق و معامله اسلحه مشغول بوده است. روزنامه شیلیائی لا ترسرا (La Tercera) فاش ساخت که در فاصله سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۴ شرکت اسلحه سازی انگلستان بریتیش ایرواسپیس British Aerospace (BAe) به وی حق و حساب داده است. بر اساس گزارش روزنام گاردین (Gardien) دو میلیون دلار به حساب هائی در میامی (Miami) و ویرجین ایسلند (Virgin Island) حواله شده است. اکنون که تا حدودی اسناد برملا شده است معلوم گشته که آقای پینوشه در ۱۹۹۱ علیرغم اینکه ارسال اسلحه به کرواسی بخاطر تجزیه یوگسلاوی ممنوع بوده است وی به کرواسی برای جدائی از یوگسلاوی اسلحه فرستاده است و این باصطلاح نیروهای بین المللی که می بایست جلوی ورود اسلحه را به بالکان می گرفتند بر این کمکها نظارت می کرده اند.

نشریه لوموند مورخ اوت سال ۲۰۰۵ در طی مقاله مفصلی تحت عنوان "شبکه پنهان مالی بانک های آمریکا ریگزیبانک"، پولشوی دیکتاتورها" از این دزدیهای دیکتاتور شیلی و همدست کیزینجر پرده بر می دارد: "۱۶ مارس ۲۰۰۵، دو سناتور آمریکایی، «کارل لوین» Carl Levin از حزب دموکرات و «نورم کلن» Norm Coleman از حزب جمهوریخواه، نتایج آخرین تحقیقات خود در رابطه با این پولشویی را ارایه دادند (بنا به تحقیق به چاپ رسیده این دو در ۱۶ مارس ۲۰۰۵: Norm Coleman and Carl Levin, Money Laundering and Foreign Corruption: Enforcement and Effectiveness of the Patriot Act. Supplement Staff Report on US Accounts Used by Augusto Pinochet, Permanent Subcommittee on Investigations, United States Senate). آن دو از وجود یک شبکه... ادامه در صفحه ۱۰

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

مرگ بی مجازات ...

واقعی و پنهان مالی شامل حداقل ۱۲۵ حساب بانکی رییس جمهور سابق شیلی (اگوستو پینوشه) و اعضای خانواده وی در بانک های مختلف ایالات متحده و خارج از آن، پرده برداشتند. ریگز بانک به تنهایی یک چهارم حساب های آقای پینوشه را اداره می کرد. این موسسه مالی « محبوب سفارت خانه های واشنگتن » با وجود اینکه جزو بانکهای متوسط به حساب می آید، تا همین چندی پیش بابت « مهم ترین بانک مهم ترین شهر دنیا » بودن به خود می بالید. سایت اینترنتی این بانک (www.riggsbank.com).

این نشریه سپس ادامه می دهد: «گزارش پیشین سنای آمریکا در ژوئیه ۲۰۰۴، موجودی ۹ حساب در ریگز بانک بین سالهای ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۲ را تنها بین ۴ تا ۸ میلیون دلار ذکر کرده بود (بنا به تحقیق به چاپ رسیده در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۴: Norm Coleman and Carl Levin, Money Laundering and Foreign Corruption: Enforcement and Effectiveness of the Patriot Act. Case Study Involving Riggs Bank, Minority Staff of Permanent Subcommittee on Investigations, United States Senate). بنابراین پرواضح بود که درآمدهای گوناگون آقای پینوشه (چه به عنوان ژنرال، رییس جمهور و یا سناتور مادامالعمر) برای توجیه چنین مبالغی کافی نیست. با این وجود همان طور که آقای لوین بعدها به آن اشاره می کند، این بانک برخلاف قوانین ایالات متحده، نه پلیس و نه دستگاه قضایی را از وجود این حساب ها مطلع نساخت (این جملات از همان منبع قبلی استخراج شده اند). دخالت فعال ریگز بانک در اداره جعلی این وجوه مشکوک در حقیقت بیش از آنچه که یک سهل انگاری ساده باشد، تکانهنده بود. در واقع این بانک، طی بازرسی های گوناگون همواره افزایش هويت صاحب حساب خودداری کرده و تصریح می کرد که این شخص پیشه وری ماهر است که دوران درخشان بازنشستگی خود را می گذراند. این در حالی است که مابین اکتبر ۱۹۹۸ تا مارس ۲۰۰۰، دیکتاتور سابق (ژنرال پینوشه م.) در لندن بنا به درخواست دادگاه عالی اسپانیا که به شکایت های مطرح شده علیه وی مبنی بر نسل کشی، شکنجه و مفقود شدن افراد، رسیدگی می کرد؛ دستگیر شد و نیز در حالی است که بنا به گزارش سنای آمریکا، «دادگاهی دستور مسدود کردن حساب های بانکی وی را داده بود و ریگز بانک با اینهمه با خیال راحت به او باری رسانده تا اموال خود را از لندن به ایالات متحده انتقال

دهد». این انتقال اموال که مبلغ ۱.۶ میلیون دلار را شامل می شد در سال ۱۹۹۹ صورت گرفت. هنگامی که مطبوعات بریتانیا از دارایی های دیکتاتور سابق سخن به میان آوردند، ریگز بانک بلافاصله نام صاحب حساب و همسروی را به امید گمراه ساختن تحقیقات، تغییر داد. با این همه نخستین تحقیق سنای آمریکا توانست از وجود دو شرکت سبنمایی «Ashburton Company Ltd. Ashburton Trusty Co.Ltd. Althrop» که ریگز بانک آنها را برای پوشش حساب های آقای پینوشه به وجود آورده بود، پرده بردارد. به پرسنل این بانک اجبارا اجازه دادند که از نامشان بعنوان صاحب این حساب ها استفاده شود. این دو شرکت فاقد دفترکار و کارمند بودند اما در عوض، این صدف های توخالی (این دو شرکت سبنمایی م.)، دارای حساب هایی در «باهاما» (این جزایر شناخته شده و معروف به بهشت های مالیاتی) بودند.

دومین تحقیق سنای آمریکا شناخت دقیق تری از این شبکه مالی بدست می دهد. ریگز بانک در این مدت بدرستی همکاری بیشتری از خود نشان داده بود. اما آیا این بانک که از هر سو توسط سنا، خزانه داری و سرانجام SEC (Securities and Exchange Commission) (بازار بورس آمریکا) محاصره شده بود، حقیقتا چاره دیگری داشت؟ اما این همکاری محدود بود زیرا ریگز بانک به مسدود کردن برخی حساب ها ادامه داد، بدون آنکه مقامات را از ماهیت جعلی و تقلبی این سرمایه ها مطلع سازد؛ بطوریکه مامورین پلیس آمریکا، همان گونه که آقای لوین در ۱۶ مارس ۲۰۰۵ از آن اظهار تاسف می کند (در همان سند قبلی)، عاجز از تفسیر این وقایع بودند.

اما با این همه هیات تحقیق سنای آمریکا موفق به اثبات این موضوع شد که آقای پینوشه برای افتتاح حساب ها به حداقل ده هويت جعلی و پاسپورت های تقلبی متوسل شده بود. کمیسیون تحقیق سنای آمریکا از لایه لای نام های بدست آمده، در مورد میزان نزدیکی روابطی که در نهایت میان دیکتاتور سابق و عالیرتبه ترین مسئولین ریگز بانک از جمله مدیر عامل آن، آقای «جو ال آلبریتون» (Joe L. Allbritton) به وجود آمده بود، بررسی اجمالی ارایه می دهد. (به مقاله ژنرال پینوشه عزیز من... م.) رجوع شود).

حزب کار ایران (توفان) از همان روز نخست پیشگویی کرد که مویی از سر پینوشه کم نخواهد شد. پینوشه به سرمایه داری جهانی خدمات فراوانی کرد و امکان نداشت که آنها وی را در اوضاع کنونی مجازات کنند. توفان در شماره ۶ در

سپتامبر ۲۰۰۰ مطابق مهر ۱۳۷۹ نوشت: «پینوشه سلب مصونیت شد. نه از این جهت که نیروهای دست راستی نظر خود را تغییر داده اند بلکه از این جهت که فشار افکار عمومی زیادتر از آن است که بتوان آنرا نادیده گرفت. تشخیص مصلحت رژیم شیلی این کار را ایجاب می کند. سلب مصونیت از پینوشه ادامه سیاست سرکوب قدیمی هیات حاکمه شیلی است تا این بار با سلب مصونیت به نهادینه شدن دموکراسی در شیلی تظاهر کند، مردم و طبقه کارگر را فریب دهد و سلطه طبقه مصلح حاکمه را برای ده ها سال دیگر با این مانور تبلیغاتی تضمین و تامین نماید. ولی سلب مصونیت در مورد یک پیرمرد ۸۴ ساله که پایش لب گور است و مطابق قانون شیلی افراد بالاتر از ۷۰ سال عملا از مجازات معاف می شوند فقط برای تسکین افکار عمومی است. تازه محاکمه وی اگر محاکمه ای در کار باشد حداقل شش سال بطول می انجامد که سن وی را به نود می رساند و یک انسان نود ساله را که ده ها سال حقوق بشر را وحشیانه لگدمال کرده و خون انسانها را مکیده است بر مبنای احترام به همان حقوق بشر نمی شود به زندان انداخت. این طنز تاریخ است. احترام به حقوق بشر برای تیرنه یک جانی، همدست سرمایه داری، دوست هیتر، نیکسون، جانسون، سوهارتو، ویدلا، مک کارتی، محمد رضا شاه، اشرف پهلوی».

امروز پینوشه به نود سالگی رسید و گزند قانون در امان ماند سرمایه داری شیلی و سرمایه داری جهانی با شگردهای قانونی و اعمال نفوذ چشمگیر مانع شد که یک چنین دیوی در مقابل دادگاه تاریخ قرار گیرد. معلوم بود که آنقدر تشریفات قانونی را کش می دهند تا وی براحتی این دنیا را ترک کند. این تشکر سرمایه داری جهانی از پینوشه است.

ولی از این تجربه بیاموزیم که عدالت سرمایه داری طبقاتی است. دادگاه ها برای خدمت به نظام سرمایه داری برگزار می شوند. حقوق بشر و دموکراسی حرفهای پوچی در نظام سرمایه داری هستند. آنها از این مقولات برای فریب افکار عمومی استفاده می کنند. آنها هر کجا صلاحشان ایجاب کند هوادار حقوق بشر و دموکرات هستند و هر جا صلاحشان ایجاب نکند از پینوشه، سوهارتو و محمد رضا شاه حمایت می کنند.

تجربه شیلی نشان می دهد که مسئله پینوشه مسئله فردی نیست مسئله یک نظام است. در این جا پای نظام جنایتکار سرمایه داری در میان است و باید این نظام را افشاء کرد تا پینوشه ها نتوانند به وجود آیند.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

در تائید آدمکشی در افغانستان و عراق و لبنان و فردا در ایران دست فاشیستها و آدمخوران را نیز از پشت بسته است.

ما همین منطق را در گفتار جرج بوش می بینیم. جرج واکر بوش در کنفرانس سران ۸ کشور که همزمان با تجاوز اسرائیل برگزار شد اعلام کرد: "حال وضعیت روشن می شود که به چه دلیل در خاور نزدیک صلح برقرار نمی شود". به نظر جرج بوش جنگ تجاوزکارانه و بربرمنشانه اسرائیل تنها با هدف استقرار صلح و نابودی عوامل بازدارنده صلح و بحران را در منطقه که بزعم وی "اسلام سیاسی" باشد صورت گرفته بود. بوش جای علت و معلول را با هم عوض می کرد تا مقاومت قهرمانانه مردم لبنان را عامل بحران و جنگ وانمود سازد و نه حضور صهیونیسم و امپریالیسم را در منطقه. از زمانیکه خلق لبنان از حزب الهی، کمونیست، مسیحی، سنی گرفته تا با حجاب و بی حجاب، پیر و جوان به صورت یکپارچه به مقابله با اسرائیل فاشیست و متجاوز برخاست، جرج واکر بوش خفقان گرفته است و از نیات "صلح آمیز" اسرائیل سخن نمی گوید. جرج بوش در همان سخنرانی هائی که در حمایت از اسرائیل ایراد کرد، حزب الله لبنان، مبارزه مردم در فلسطین و ممالک سوریه و ایران را عوامل فقدان ثبات در منطقه نامید. حال آنکه عقل سالم می گوید که **عامل بحران** در منطقه کشور مصنوعی **صهیونیستی اسرائیل** است که خواب راحت را از چشمان مردم منطقه ربوده است و عمرش از حزب الله و حماس و خمینی ده ها سال بیشتر است و لذا نمی تواند معلول بحران باشد.

این خاک پاشیدن به چشم مردم است که انظار را از سیاست نظم نوین جهانی و خاور میانه بزرگ امپریالیستی منحرف کنیم و نگذاریم که مردم جهان متوجه شوند که نزاع بر سر کنترل منابع انرژی و گلوگاههای مهم گذر نفت و گاز در جهان است و چنین جلوه دهیم که گویا نزاع میان خاخام ها و کشیش ها از یک طرف با ملاها و آخوندها از طرف دیگر است. این سیاست سیاست خاخام ها است که در ایران توسط "حزب کمونیست کارگری ایران" اجراء می شود و در کشتار هزاران مردم بیگناه غیر نظامی لبنان که بربرمنشانه به قتل می رسند چنان هلهله می کنند که صدایش تا تل آویو نیر به گوش می رسد. آنها برای کشور اشغالگر و نژاد پرست و آدمکشی نظیر اسرائیل مدال "مدرنیته" و "دموکرات" تهیه کرده اند و برای این دیو بی شاخ و دم حق حیات قایلند. **حزب ما برای هیچ ... ادامه در صفحه ۹**

صهیونیست به تجاوزشان به فلسطین و سرکوب و قتل عام مردم فلسطین ادامه می دادند و سپس به لبنان نیز برای "خلع سلاح" کمونیستها لشکر می کشیدند. کسی که دنیا را با دیدگاه علمی می نگرد می داند که تضادهای جهان کنونی از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران، بطور ناگهانی در عرصه جهان پیدا نشده اند. در قیل از انقلاب ایران نیز این تضادهای اساسی بطور عینی در جهان وجود داشتند و دارند و تا لحظه ایکه این تضادها حل نشوند به عمر خود همچنان ادامه می دهند. امپریالیستها و صهیونیستها، طبقه کارگر و بورژوا، خلفهای تحت ستم و نیروهای استعمارگر قبلا هم در جهان بودند و مبارزه میان این اضداد چهره سیاسی جهان را ترسیم می کرد. در آن دوران کسی از "اسلام سیاسی" سخن نمی گفت. حل هر یک از جهات این تضادها چهره جهان را از اساس تغییر می دهد. جهان را زیر و رو می کند. ولی حل تضاد میان عروس و مادر شوهر اساس جهان کنونی ما را دست نخورده باقی می گذارد. منصور حکمت تفاوت ماهوی این تضادها را نمی فهمد. برای وی همه تضادها تضاد هستند و در یک سطح قرار دارند. از زمان نازل شدن منصور حکمت بیکباره همه تضادهای اساسی عینی جهان حذف شده و به جای آنها "تضاد های اساسی" ذهنی جدیدی که حل آنها تاثیری در روند تحولات اساسی جهان ندارد اختراع شده است. جهان بینی منصور حکمت بیشتر جهان بینی است، کوری و نابینائی است. آخر حل تضاد میان "اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا" و یا "دو قطب تروریسم جهانی" کدامیک از مشکلات اساسی جهان را حل می کند؟ آیا از درجه هاری و توحش امپریالیستها و صهیونیستها کاسته می شود؟ آیا از بهره کشی سرمایه داران از کارگران کاسته می شود و یا خلفهای تحت ستم برای ابد رهائی می یابند؟ روشن است که اینگونه تصویر برداری از جهان معیوب است و واقعیت جهان کنونی را بازتاب نمی دهد و مردم و مبارزان را به دنبال نخود سیاه می فرستد و سرشان را با قاقالی لی "اسلام سیاسی" گرم می کند تا بدنیا حل تضادهای اساسی واقعی جهان کنونی نروند. وقتی کسی تضادهای اساسی جهان کنونی را که بیان خصلت روندها و رویدادهای جهان ما هستند حذف کند ناچاراً در دست اندازهای سیاسی کارش به فاجعه می کشد و ما امروز با این کاریکاتور مسخره روبرو هستیم که در پی "دنیاوی دیگر"ی بود و حال همدست صهیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع جهانی است و حتی

نفی امپریالیسم...

باشند و آنها حق انتخاب حکومت و تسلط بر سر نوشت خویش را نباید داشته باشند. صهیونیستها و امپریالیستها این حق "طبیعی" را برای خویش قایلند که برای دیگران تعیین تکلیف کنند و راه و روش زندگی را به آنها دیکته نمایند. آنها معلوم نیست از کجا این حق را به خود می دهند که امر ونهی کنند و دنیا را با نظم خود بگردانند. بزعم آنها هر مقاومتی در مقابل دیکته آنها "تروریسم" محض است. البته امپریالیستها ایدئولوژی اسلامی را با تبلیغات عظیم جهانی که راه انداخته اند مرتجعترین ایدئولوژی جلوه می دهند. آنها با این کار زمینه سازی اقدام به هر جنایتی را در افکار عمومی جهان فراهم می نمایند تا این جنایات را در خدمت "ارزشهای" غربی توجیه کنند. حال آنکه یهودیت و مسیحیت اگر بیشتر از اسلام ارتجاعی نباشد کمتر از آن نیستند. ولی همه جا سخن بر سر اسلام است و نه سایر ادیان. علت اساسی آن در این است که در ممالک اسلامی رهبری مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی به علت ضعف نیروهای دموکرات و کمونیستی بدست نیروهای اسلامی افتاده است که از یک سنت چند صد ساله با ریشه های قدرتمند اجتماعی برخوردارند. استراتژی امپریالیستها در چنین شرایطی بهانه مبارزه با "اسلام سیاسی" را می طلبد. و این نه از آن جهت است که اسلام ایدئولوژی ارتجاعی است. از کی تا بحال امپریالیستها و صهیونیستها از ایدئولوژیهای ارتجاعی منزجرند؟ ایدئولوژی خود آنها نیز علیرغم رقص "چاچا" ارتجاعی است و هر جا منافشان ایجاب کند از ایدئولوژی ارتجاعی مذهب برای پیشبرد مقاصدشان استفاده می کنند. دل امپریالیستها برای آن نمی سوزد که حماس و حزب الله دارای ایدئولوژی ارتجاعی هستند. آنها حتی از این بابت با آینده نگری مسرورند زیرا در این ایدئولوژیها متحد آتی بالقوه خویش را چون در گذشته متبلور می بینند. نگرانی آنها از مواضع سیاسی کنونی این جنبشهاست که با طرح خواستهائی که عادلانه است موفق به جلب نظر مردم علیه صهیونیستها و امپریالیستها شده اند. ماهیت این مبارزه مبارزه میان مقاومت جهانی ملتها علیه قدری، دیکته امپریالیستی، سیاست اشغالگری و غارت جهانی و سیاست توسعه طلبی و به اسارت گرفتن ملتهاست. اشتباه است اگر کسی فکر کند چنانچه رهبری این جنبشها در دست کمونیستها بود سیاست ماهوی امپریالیستها و صهیونیستها تغییر می کرد، هرگز! در آن صورت نوع تبلیغات آنها عوض می شد. اسرائیلیهای

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

Workers of all countries,
unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 82-Jan. 2007

مرگ بی مجازات پینوشه افشاء گر دموکراسی نظام امپریالیستی است

پینوشه جلاذ خلق شیلی پس از اینکه مدت‌ها بعثت کهولت سن در خانه اش مورد پذیرائی قرار می گرفت بدون اینکه محاکمه و رسماً محکوم شود مرد.

پینوشه رهبر کودتای آمریکائی در شیلی علیه حکومت قانونی آئینده بود. در دوران حکومت این جنایتکار ده ها هزار انقلابی و دموکرات و کمونیست شیلیائی به قتل رسیدند و یا سر به نیست شدند. دولت رسمی یک کشور مانند فلاحیان و رفسنجانی آذربای می کرد و قتل‌های زنجیره ای بیامی داشت. شخص پینوشه بارها از اینکه کمونیستها را قتل عام کرده دفاع نموده و آنرا نقض حقوق بشر ندانسته است. بنظر وی کمونیستها ستون پنجم بین الملل کمونیسم هستند که نمی شود آنها را در زمره بشر به حساب آورد. وقتی خبرنگاری از وی پرسید که در نیش قبرها در گورستانهای دستجمعی روشن شده است که شما دو تا سه جسد را در یک تابوت گذارده و به عنوان یک... ادامه در صفحه ۹

نفی امپریالیسم و نفی لنینیسم

همه آن نیروهائی که ارزیابی درستی از مقام امپریالیسم در قرن بیست یکم ندارند، همه آن نیروهائی که قادر نیستند منظره سیاسی جهان را بدرستی تحلیل کنند و تضادها جهانی در جریان را که خصلت دوران کنونی را بازگو می کنند بشناسند لقمه های چربی برای حلقوم امپریالیسم هستند. این نیروها نه تنها ماهیت امپریالیسم را "متمدن" و "دموکرات" و "مترقی" جلوه می دهند و از توان مبارزه ضد امپریالیستی می کاهند بلکه بدشمنی با امر استقلال ملی و تساوی حقوق ملل پرداخته و امپریالیسم را خطری برای استقلال ملتها و ممالک به حساب نمی آورند. عملاً بر اساس این تئوری چنین می شود که در جهان کنونی مبارزه ملی و مبارزه برای احقاق حقوق و خواستهای ملل و حق حیات ملت و یا کشوری در میان نیست هر چه هست دعوی دو قطب است: قطب اسلامی و قطب میلیتاریست آمریکائی. منظره ایکه ترسیم می کنند منظره مسخ، غیر واقعی، غیر طبقاتی، جعلی و معیوب به نفع امپریالیستها و صهیونیستهاست. برای آنها ظالم و مظلوم مفهومی ندارد، ستمگر و ستمدیده بی معناست، فرقی میان متجاوز و قربانی تجاوز نیست. تجاوز وحشیانه و مقاومت عادلانه برای آنها حرف مفت است. آنها نزاع کنونی را میان "مدرنیته" و "سنتگرایی" می دانند. ریشه این نظریات ارتجاعی در نفی واقعیتها، نفی لنینیسم و نفی ماهیت امپریالیسم است. این مدعیان "سناریوهای سفید و سیاه" هر آن لحظه که دست امپریالیستها در حال رو شدن است از راه می رسند و با این تئوری ضد طبقاتی و ارتجاعی همه را به مبارزه علیه "هر دو طرف" فرا می خوانند که البته منظورشان در عمل فقط یک طرف است و به این ترتیب فشار را بر صهیونیسم و امپریالیسم کاهش می دهند. آنها مانع می شوند که طرف ضد امپریالیستی شکل بگیرد و سازمان بیابد، این کار را با تبلیغ ایدئولوژی نامبرده و یا اقدامات پرووکاتوری در آکسیونها برای برهم زدن جبهه واحد انقلابی ضد امپریالیستی صورت می دهند. در عمل این ژینگولوهائی سیاسی هوادار تجاوز به افغانستان، عراق، لبنان، یوگسلاوی، سوریه، کوبا، ونزوئلا و از همه مهمتر به ایران ... می باشند. آنها هرگز خواست خروج بی قید و شرط امپریالیستها از این ممالک را طرح نمی کنند زیرا هوادار اسکان امپریالیستها در این کشورها هستند.

آنها خویش را در پس مبارزه با "اسلام سیاسی" پنهان می کنند. این "اسلام سیاسی" که فعلاً در قالب "حماس" و "حزب الله" و جمهوری اسلامی ایران بروز می کند باید در معرض نابودی قرار گیرد و این عملاً حمایت شرمگینانه از امپریالیسم و صهیونیسم است. آنها برای کتمان این واقعیت که کشور آمریکا امپریالیستی و کشور اسرائیل صهیونیستی است، برای اینکه انظار را از این شعبده بازی منحرف کنند مرتب در بوق بزرگ "اسلام سیاسی" و یا "دو قطب تروریسم" جهانی می دمند. حال آنکه فقط صهیونیستها و امپریالیستها منشاء تروریسم در جهان هستند و مسلماً با نابودی آنها تروریسم نیز از بین خواهد رفت. عکس آن فقط توهم پروری و عوامفریبی است. جایگزینی علت به جای معلول است. ضد علمی و ضد دیالکتیکی است.

امپریالیستها و صهیونیستها هر جنبش ضد امپریالیستی و هر نهضت مقاومتی را که در جهان بر ضد منافع آنها بپا می خیزد به عنوان جنبش "تروریستی" معرفی کرده و سرکوب می کنند. آنها برای تحقق این سیاست خود، اقدامات جداگانه افراد و عناصر مایوس و سرگردان را دست‌آویز اجرای یک سیاست حساب شده ارتجاعی و برنامه ریزی شده قرار می دهند و چه بسا خود آنها مسبب چنین اقدامات جداگانه تروریستی و یا مجریان روانی آن هستند.

آنها در عین حال برای توجیه سیاست ارتجاعی خویش در آدمکشی و تجاوز بربرمنشانه، ایدئولوژی حاکم بر رهبری جنبشهای مقاومت را از جمله حماس در فلسطین و حزب الله در لبنان را که یک ایدئولوژی ارتجاعی است وسیله ای می کنند تا استقرار ایدئولوژی ارتجاعی خویش و سرکوب ملتها و نابودی حقوق آنها را توجیه کنند. بزعم صهیونیستها و امپریالیستها حماس و حزب الله به علت اعتقادات بنیادگرایی اسلامی فاقد حق حیات اند حال اگر تعدادشان میلیونها نفر باشند، کشورشان نباید استقلال داشته... ادامه در صفحه ۱۱

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ:20110022KontoNr.:573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany